

فرموده حضرت خواجہ بزرگ بایشان کہ ای یعقوب کہ آنچه از من بوسیدہ است بزم برسان
 از این نسبت علیہ با و بعد از وفا حضرت خواجہ بزرگ صحبت حضرت خواجہ علاء الدین عطار رح
 رسیدہ اند و صحبتہا نمودہ و از وی می آمدند کہ می فرمودند اول بار کہ بہ صحبت خواجہ بزرگ
 خدمت رسیدم فرمودند کہ ما بخود کلمے نیکمن خدمت مولانا فرمودہ اند کہ ہرگز شبے بر من
 از آن سخت تر نگذشتہ بود کہ در فکر آن بودم کہ این در بر من بقبول بکشایند یا رد کنند
 چون با مدد و پیش ایشان رفتم فرمودند کہ قبول کردندا تا تو بہ صحبت خواجہ علاء الدین
 خواہی بود و بعد از آن من بولایت بندیشان افتادم و خدمت خواجہ علاء الدین بعد از وفا
 خواجہ بزرگ پنجانیان آمدند و متوطن شدند پس کسی پیش من فرستادند کہ حضرت خواجہ
 فرمودند کہ در صحبت ما خواہی بود پیش ایشان رفتم و ما دام حیات ایشان در صحبت
 ایشان بودم خدمت مولوی جامی علیہ الرحمۃ از زبان الہام ترجمان حضرت خواجہ
 عبید اللہ اصرار قدس سرہ در رقعات چنان ذکر می نماید کہ فرمودند کہ در ہرات بودم
 کہ مراد اعیمہ خدمت مولانا یعقوب پیدا شدہ متوجہ ولایت چغانیان شدم بہ محنت
 و مشقت بسیار آنجا رسیدم ہمانا کہ آن راہ اکثر پیادہ رفتہ بودند چون بہ صحبت ایشان
 مشرف شدم برومی مبارک ایشان اندک بیاضی کہ موجب نفرت طبیعت می باشد
 بود با من در لباس سیاست و در رشت گوئی ظاہر شدند و چندان سیاست نمودند
 و در رشت گفتند کہ نزدیک بود کہ باطن ما از ایشان منقطع شود و مرا یاس تمام
 حاصل گردید بسیار محزون و غمگین شدم ہاں دیگر کہ مجلس ایشان رسیدم بر من بہ
 صفت محبوبی چنان ظاہر شدند کہ ہرگز بیچسب را چنان محبوب ندیدہ بودم و با
 من لطف بسیار نمودند و خدمت مولوی مینویسند کہ در جینیکہ خواجہ اعرار این نقل
 می فرمودند در نظر فقیر بصورت عزیز می درآمدند کہ مرا رابطہ و ارادت و محبت
 تمام بآن عزیز بود و چند گاہ بود کہ از دنیا رفتہ بود فی الحال غلغلہ آن صورت کردند مرا

تصو آن شد که شاید که آن پین در خیال من بوده باشد بعد از آن از بعضی همراگان شنیدم که وی هم آن را مشاهده کرده بود و عقیده فقیر آنست آن طبع و نفس صورت بشو و اختیار ایشان بود اثبات این معنی را که از خدمت حضرت مولانا یعقوب نقل کردند خدمت حضرت مولانا یعقوب می فرمودند که طالبی که بصحبت عزیزی می آید چون خواجہ عبید اللہ می باید آمد چراغ میتا ساخته و روغن و فیتله ابا و کرده همین که کو کردی بان می باید داشت خدمت خواجہ عبید اللہ فرمود که خدمت مولانا یعقوب و شیخ زین الدین خوانی رحمهما اللہ تعالیٰ پیش مولانا شهاب الدین شبر وانی هم سبق بودند روزی حضرت خواجہ عبید اللہ قدس سره از حضرت مولوی جامی رح پرسیدند که شیخ زین الدین مذکور نقل وقایع و تعبیر منامات مشغولی می نمایند و درین باب اہتمام تمام دارند گفتند آری چنان است حضرت خواجہ ساعی از خود غائب شدند و طریقه ایشان چنان بود که سائے فسائے از خود غائب می شدند چون حاضر شدند این بیت را خوانند

شمار

سے چون غلام آفتاب ہمہ ز آفتاب گویم

نہم نشب پرستم کہ حدیث خواب گویم

این رباعی از مقول مبارک ایشان است۔ د ب ا ع ح

| | |
|------------------------------|-------------------------------|
| در سوغ عشق جز نکو را بخشند | لاغر صفقان ز رشت خور انگشند |
| گر عاشق صادق از کشتن مگر بند | مردار بود ہر آنچه او را بخشند |

و این فرد نیز از مقولات مبارک ایشان است بدیت

| | |
|-------------------------------|-------------------------------|
| ای بندہ من گریز خود را بید کن | گر شاہ جهان نگر دی انگہ گد کن |
|-------------------------------|-------------------------------|

تذکرہ العیشہ از تخریب اول روز کربلا

این نسبت علیہ نقشبندیہ از حضرت مولانا یعقوب چرخمی بخدمت خواجہ عبید اللہ احرار قدس سره صحتی نمایند کہ اکثر آباء و اجداد و اقربای پیر و مصلح حضرت ایشان از باب علم و عرفان و صحاب ذوق و وجد آمد بودند و شیخ عمر باغی نیز مبرا علی و ادوی ایشانند و شیخ عمر مذکور بشان زنده و اسطہ پعبہ لعلین عمر بن خطاب رضی اللہ تعالیٰ عنہما میرسد ۱۲ دشمنیات القدس

رسیده و خدمت خواجہ احوار از آبائی کرام فاروقی اند و والدہ ماجدہ ایشان از سادات
 حسینی است از اخادش شیخ خاوند ظهور اند و شیخ عمر باغستانی هم نسبت دارند
 ایشان بعد از اتمام تحصیل علوم در ریاضات ثنائیہ وصول بعضی کمالات اخذ طریقہ علیہ
 از خدمت مولانا یعقوب کرده اند کما اشارہ بدو باعلی مرتبہ کمال و اکمال رسیده اند و
 ترویج و تکمیل طریقہ علیہ بسیار فرموده اند و ارشاد ایشان اتم و اکل آمد و عالم عالم
 تشنه لبان بودی ناکامی از بحر مومن فیوض و برکات ایشان کامیاب و
 سیراب شدند و خدمت ایشان اول عمر فقر صنوی بجمال داشتند و آران حفظ
 و افر برداشته و واسطه و اواخر مظهر اسم الغنی شدند و مثل ایشان کم کسی درین طریقہ بنفاس
 ظاہری رسیده باشند و وجود شریف ایشان سرچشمہ فیوض ظاہری و باطنی رہانی بوده چنانکہ برکات
 باطنی ایشان عالمی را منور ساخته احسانهای ظاہری ایشان نیز اہل عالم را مومن گردانید
 جوہهای آب کہ از انہار برآورده اند در اکثر بلاد ماوراء النہر و خراسان امید است کہ تا ما
 قیامت کثرت ظاہری اہل عالم را سیراب آرد و فیوض باطنی ایشان کذلک الی یوم القیام
 ارباب باطن را شاداب و منور گردانیدہ از زوال و غفل محفوظ باشند میان فیاضی ظاہری و
 باطنی ایشان از قید فقر و اعاطہ تحریر پیرون است فرد

چند کجی قسمت یک دوزہ

بحر اگر آوری در کوزہ

از مفعولات ایشان است بر خورداری از حیوۃ کسیر است کہ ولش از دنیا سر باشد
 و بد کہ حق سبحانہ و تعالی گرم حرارت قلبش نگذارد کہ محبت دنیا کرد و دریم دل گردد
 تا چنان گردد کہ اندیشہ اش جز حق سبحانہ و تعالی ہیچ چیز نباشد فیض نخستین را مظار
 کثیر است ہر چه موجود است او را از تعلق ذاتی نصیب است کہ آنرا خاص میگویند
 این وجه را انجذاب بحق سبحانہ و تعالی واقع است بحسب و ام توجہ اگر تاثیر اسم ہاد
 از تصرف اسم المفضل نجات یابد بدو ام انجذابش بذات مقدر ز خود بکلی نیست

شد و باشد بجهنم ملحق گشته غیر از حق سبحانه و تعالی نه بینند و ندانند و آفتابا و باله اگر بتا شمر
 ام المصل طریقہ مستقیم انجناب بذات کم کند گرفتار خود گشته جز خود نه بیند و جز خود ندانند
 بهمان کند که ظلمتش بر ظلمت افزاید و همیشه محبوب ممنوع از شهود و وحدت گردونه او را
 روح در طاعت باشد بلکه طاعت نیز نباشد همه عذاب بای دنیوی و اخروی در
 صورتی و معنوی مستعد و هتیا گردد و خلاصی از این بلینہ را سبب است توبہ و تصحیح
 و مباشرت اعمال صالح بهترین آنکه از سر صدق بخدمت طائفه که بحسبت ذاتی از
 خود ربانی یافته اند قیام نماید و بتامی خود را در ایشان کم کند و زقنا الله و یا کم
 دانی که بیکسیت پیر آن کسی است که آنچه مرضی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 نیست از ان عبیت شده باشد و آنچه نه از او است صلی الله علیه و آله و سلم نمانده بلکه
 او و بایست او از و تمام گم شده باشد و او آئینہ شده باشد
 که جز اخلاق و اوصاف نبوی صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم در و بیج نباشد و در
 مقام بوسطه انصاف بصفا شجوی مظهر تصرفات حق سبحانه و تعالی گشته و بتصرف
 الهی در بوطن مستعدان تصرف کرده تمام از خود خالی شده بمراد حق سبحانه تعالی است و

از بسکه در کنار همیکرد آن نگار

بگرفت بوی یار را کرد بو گلین

و مرید آنکه بتایش آتش ارادت با ناست و سوخته باشد و از شرارت او بیج نمانده
 و بتصرف دل و آئینہ پیر جمال بر او دیده روی از مجموع قبله ما گردانیده و قبلا و جمالا
 پیر گشته و در بندگی آواز ازادی فارغ آمده و سر نیز از جزر آستانه پیر نینداخته و آعرض
 از مجموع کرده سعادت خود را و قبول او دانسته و شقاوت خود را در رد او بلکه
 رقم فستی بر ناصیه وجود کشیده و از لفرقه شعور بو و عزیر خلاص گشته بدیست

آزاکه در سای نگار میت فارغنت

از باغ بوستان تماشا لاله زار

منها بد آنکه فضل از کار ذکر لا اله الا الله است زیرا که این کلمه طیبه مرکب از نفی و اثبات

جمیع کتبہ حاصل شدہ است بواسطہ انتقاش صورت کونیه است و درین
 انتقاش اثبات غیر او است و نفی حق پس قرب حاصل نشود بلی رفع حجاب و آن آنست
 که اثبات حق و نفی غیر او همچنانکه مفهوم شد بکنند پس اگر مبتدی خواهد که مشغول شود باید باین
 عمل راه کوتاہ کند و حصر کند حیوة خود را بر نفسی که وی در آن است و درین نفس که در
 آخر انفاس خود آشته است بگذرد لا اله الا الله بدین طریق مشغول شود که در لا اله
 هر چه غیر او است از دل دور کند و در لا اله حق جل و علا را بمحوبی و معبودی ملاحظه
 کند چنانکه هر بار که کلمه لا اله الا الله را گوید بدل گوید که نیست هیچ معبودی مگر الله باید که
 چنان مشغول شود که هیچ وقت ترک نکند و در همه حال باین مشغول باشد اگر ناگاه غافل شود
 چنان شود که مردی در می با قیمت کم کند ناگاه میادش آید که چه حال شود او را نیز همان حال
 شود و شدن این حال دلیل است بر تاثیر شدن دل او از ذکر و چون بدان مداومت
 کند بدرجه رسد و صدکال ایشان بیست و نهم شهر ربيع الاول سنه هشتصد و
 نود و چهار بود فرزندان گرامی ایشان خواجہ عبداللہ و خواجہ محمد یحیی و خدمت خواجہ
 عبداللہ هفت پس داشتند خواجہ عبد الہادی و خواجہ شہاب الدین محمود و خواجہ
 عبدالحق و خواجہ عبد العظیم و خواجہ عبد الشہید و خواجہ ابو الفیض و خواجہ محمد یوسف
 و این ہر سفت بزرگوار صاحب کمال و تکمیل پوہ اند و فرزندان ایشان نسل بعد نسل بر
 مسندار شاد متکی بودند و فرزند دوم حضرت خواجہ احرار کہ خواجہ محمد یحیی اند سہ پسر داشتند
 خواجہ ذکریا و خواجہ عبد الباقی کہ ہر دو بوالد بزرگوار خود شہید شدند و خواجہ امین کہ فرزند
 سیوم خواجہ یحیی شہیدانہ حضرت ظہیر الدین بابر بادشاہ از سمرقند ہرہرہ خود بکابل و ہمند
 آورده اند الی الیوم اولاد ایشان در کوہستان کابل اند خلفائی خواجہ احرار قدس سرہ سوا
 فرزندان مبارک ایشان چہل کس اند بیست کس از ایشان را صاحب رشحات ذکر کرده و
 بیست باقی را صاحب نسات مذکور نموده و در اینجا بگذرا ساجی آن بزرگواران اکتفا میرود

خدمت مولانا سید حسین مولانا قاسم مولانا ماسعود عبدالاول مولانا جعفر مولانا سنا برہا اللہ
 خٹلانی مولانا لطف اللہ خٹلانی مولانا شیخ مولانا ابوسعید ادوی مولانا محمد قاضی مولانا خواجہ غلام شاہ کندی
 شیخ حبیب بخاری تاشکندی مولانا نور الدین تاشکندی مولانا زاده انزالی ہندی مولانا
 خواجہ نیکستانی مولانا اسماعیل فرنگی مولانا اسماعیل شامی مولانا اسماعیل ثالث بیست
 بزرگ را کہ صاحب نسات مذکور ساخته است بدین تفصیل انداول خدمت مولانا فخر الدین
 علی کہ مصنف رشحات است و شیخ عبداللہ ادوی سپہی مولانا سید عمادی و حافظ بلال الدین
 و خدمت حضرت مولانا زاہد حنفی و خواجہ تاج الدین کاشغری امیر عبداللہ یعنی شیخ عیاش
 کازرونی مولانا اسماعیل شیرانی و خواجہ فراسانی و سید بابا خواجہ امیر مولی بخاری مولانا
 عبدالوہاب سمرقندی عم زوہ مولانا عبداللہ سرہلی ندور و خواجہ مصطفیٰ مولانا نجم الدین و
 مولانا موسیٰ مولانا میر قیام ہروی مولانا درویش سرہلی و ہر کہ امی را از این خلفای فرزند ان
 و خلفای صاحب کمال مانده ذکر آنها بطویل سے انجامد ختم این تذکرہ بسیار تی کہ خدمت
 مولوی جامی در آخر ذکر ایشان در نفعات المانودہ اند کردہ می آید میفرمایند کہ از ذکر
 احوال و اقوال خوانودہ خواجگان و بیان روش و طریقہ ایشان بخصیص خدمت
 خولہ بہاؤ الدین نقشبند و خلفای و اصحاب ایشان قدس اللہ اسراہہ معلوم شد
 کہ طریقہ ایشان اعتقاد اہل سنت و جماعت است و اطاعت احکام شریعت و
 اتباع سنن سید المرسلین صلی اللہ علیہ وآلہ و صحبہ وسلم و دوام عبودیت کہ عبارت
 است از دوام آگاہی بجناب حق سبحانہ و تعالیٰ بپہر احست شعور بوجود غیرہ پس
 گروہی کہ نفی این عزیزان کنند بواسطہ آن تواند بود کہ ظلمت بدعت ظاہر بان
 آنها را فر و گرفتہ است و رمد حسد و عصبیت ویدہ بصیرت آنها را کور ساخته لاجرم
 انوار ہدایت و آثار ولایت ایشان را نہ بیند و این نابینائی خود را بچو و انکار آن انوار
 و آثار کہ از مشرق تا مغرب گرفتہ است اظہار کنند ہیئات ہیئات نظم

نقش بندی عجیب قافله سالارانند
از دل سالک و جا ذریه صحبت شان
قاصری گزند این طائفه قصور
همه شیران جهان بستن سلسله اند

که برند از ره پنهان بحرم قافله را
میگزوسوسه غلوت فک چله را
حاش بشد که بر آرم بزبان اینکله را
رو به از چیده چسان بگسلد این سلسله را

ترانفاسه الشریف رحمة الله تعالى

تذکره رابع عشره از منتخب اول در ذکر جناب مولانا
زاهد وحشی رحمة الله علیه ذکر مولانا در ویش که خلیفه
ایشان و خواهر زاده ایشان است و ذکر حضرت خواهر
اکمنه ذکر این ستم بزرگوار و زیادت کرده نموده شد عندهم

و نسبت علیه حضرت نقش بندی از حضرت خواهر عبید الله احرار قدس سره بحضرت
مولانا زاهد وحشی رسیده است و خدمت ایشان از وحش اند و وحش موضعی است از
توابع حصار و ایشان از اقارب مولانا یعقوب چرخمی اند و قبل از وصول خدمت
حضرت خواهر احرار تعلیم بعضی اذکار و اخذ بعضی فیوضات از دیگر خلفای حضرت مولانا استفاد
شده بودند اما مسکن اضطراب ایشان نمیشد تا بعد نایت الله سبحانه بحضرت خواهر
بندگان احرار رسیدند و اخذ نسبت علیه نمودند و ایشان به علاقه قرابت مولانا یعقوب چرخمی
قدس سر تا بزرگ شهر سمرقند صاهانها من الافاق استقبال نمودند و با کرام اعزاز تمام بان خود بشهر آوردند
و خدمت مولانا تمام در خدمت حضرت خواهر احرار ماندند و از ایشان بکمال آلائی و تبتاب شریفی
شدند و تصرفات و جذبات جناب ایشان بین الانام مشهور است بعد از ایشان این نسبت علیه
در سایر خلفای و اقربای بحضرت مولانا در ویش که خواهر زاده ایشان بودند رسید

ذکر مولانا درویش محمد رحمۃ اللہ علیہ خدمت مولانا محمد درویش در علوم
 ظاہر باہر بولیت داشتند و جامع بودند در جمیع علوم عقلیہ و نقلیہ در احادیث بسیار شغل
 ایشان بود و تمام عمر مبارک را در تدریس احادیث بسر بردند و بعد از خال عالی مقدار
 خود قایم مقام ایشان شدند و نسبت نقشبندیہ احرار یہ را اجرا نمودند و اکثر عمر تراویح
 خمول و عزلت بسر بردند ذکر تصرفات و خرق عادات ایشان زائد از تحویر است
 و در رسالت و غیرہ کتب برخی ازان مکتوب خلفای ایشان بسیار انداز آنجملہ خواجہ
 بزرگ کند سبزی و خواجہ محمد رضا و مولانا شیخ محمد غلوتی و ذکر غیرہ منتسبان ایشان
 بطویل می انجامد لہذا بہ ذکر فرزند حق پسند ایشان کہ اقدم و عظم ہمہ اندا اکتفا رفت
 ذکر جناب مولانا خواجہ امکنگی رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ و از جناب حضرت
 درویش محمد این نسبت عزیز بفرزند ایشان حضرت خواجہ امکنگی فاضل شد و
 ایشان منظر آیات بینات مصدر فیوض و برکات اند و تمامی عمر مبارک را بذکر احادیث
 نبوی و نشر اخلاق مصطفوی بسر بردند و تفقدا حوال صادر و وارد می نمودند و در
 آخر اکثر این قطعہ بزبان ہبارک میگذشت قطعہ

فرمودند

| | |
|---------------------------|---------------------------|
| زمان تا زمان یاد مرگ آیدم | ندانم کنون تا چه پیش آیدم |
| جدائی مباد امر از خدا | دیگر چه پیش آیدم شایدم |

و بعد مبارک شان از حد و تسین گذشتند در ششم ہزار و ہشت و قبیل
 وہ رحلت نمودند و بوصول این دو منان شرف شدند فرزند ایشان حضرت خواجہ
 ابوالقاسم است کہ صاحب کمالات و مرجع بریات بودند و در مکاتیب سی آیات
 حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ بخدمت ایشان مکتوبی مرسل
 شدہ مشتملہ بر نصائح ضروریہ این راہ و خلفای حضرت خواجہ امکنگی بمعہ فرزندان ایشان
 وہ نفر اند ذکر اسماء ایشان نمود می آید خدمت خواجہ ہاشم کہ ولد خواجہ بزرگ کند سبزی

وخواجہ محیی الدین ولد خواجہ محمد مبارک وخواجہ احمد مشہور وخواجہ حکیم مولانا محمد سعید صاحب عبدالعزیز
 و حاجی خیر الدین و مولانا صوفی علی آبادی وخواجہ لطیف کند با دمی و عظیم و اقدم ہر سہ سید آرائے
 نقشبندی مشہور از فرزند جدی خدمت حضرت محمد باقی قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم و توفیرنا بانوارہم :-

تذکرہ خاص ہاشم عشرت محبوب ذکر محی الدین خواجہ باقی لقب خواجہ بزرگ رضی اللہ

| | |
|-----------------------|---------------------------|
| قبلہ انضی و افضا فی | بزم خاص شہود و راسا فی |
| خضر جان بخش راہ شتاقی | خواجہ با محمد صمدہ الباقی |

این نسبت علیہ از خدمت حضرت مولانا خواجگی امکانی قدس سرہ بخدمت خواجہ محمد علی
 رسیدہ و ولادت کثیر السعادت آن حضرت در بلدہ فاخرہ کابل صاحبنا اللہ تعالیٰ
 عن الافات والتزلزل و رثہ شورائے احدی و سبعین و تسعمائے و چون خدمت
 ایشان بجد تعلیم رسیدند تحصیل علوم از خدمت مولانا صادق طوائفی کہ از اکابر متقین
 آن عصر بودند نمودند و بمصاحبت ایشان سفر ماوراء النہر فرمودند و در آن سفر با وجود صغر
 سن ذوق درویشی بہم رسانیدند و صحبت اکثر درویشان در یافتند و بملازمت
 ہر یک بقدر استفادہ ماندند و از ہر جا فوائدی حاصل روزگار ایشان آمد اما از علو
 استعداد مسکن اضطراب ایشان نمی شد منہا مدتی بخدمت خواجہ عبد اللہ خلیفہ
 مولانا لطف شاد بودند و بسر بردند و باز بملازمت افتخار شیخ یسوی رسیدند باز کابل
 از جناب امیر عبد اللہ بلخی نمودند لیکن تسلی تمام نمی یافتند و در اضطراب می بودند تا در
 معاملہ بشرف زیارت حضرت خواجہ بزرگ رضی اللہ عنہ مشرف شدند و تلقین از
 آنحضرت یافتند و کذلک نیز از روحانیت خواجہ علی اللہ اعزاز قدس شرعاً تہایا یافتند و ابواب
 فتح باطنی نصیب روزگار ایشان شد و در تقیید از کاوا فکا طریقیہ علیہ شدند و در رہن باہر کشمیر
 را بقدم مبارک خود رشک فردوس برین نمودند و چند می آسجنا بخانقاہ

وقت را
نگی گشت

بشیر: بابا والی که مجاز از طریقه خواجگان عالی بودی بودند باز بهندوستان تشریف فرما
 شدند و در آنجا شوق از دیاد فواید برایشان غلبه کرده و با اشاره ارواح طیبیه خواجگان
 بولایت ماوراءالنهر رسیدند و در این مرتبه غنچه امید ایشان از مهبت صال و زید بدرجات
 کمال باییدن آغاز کرد و گلین دل مبارک ایشان چون بستان جان صفا که ایشان کل
 کل شگفت بیعت از این نسیم که از فیض صبح گاه و زید پنهان غنچه شگفت و بهر کلاه رسید
 سخت توفیق ایشان خت سفر بمنزل خواجگان نهاد یعنی بشرف صحبت مولانا عظیم
 منظر کمالات اتم خواجگی الکنگ مشرف شدند از کمالات جدیده و تصحیح معاملات قدیمه
 فرمودند و دیدند آنچه دیدند و رسیدند بجاییکه رسیدند و باندرک فرصت بد نسبت
 خاصه نقشبندی مشرف شدند و آنقدرت ایشان مجاز گردیدند چنانکه اصحاب خدمت
 مولانا خواجگی از سرعت کمال و اکمال ایشان متحیر ماندند و عرق غیرت بجنبانیدند که
 مایان راعی با است که در این آستان بانواع ریاضیات و خدمات مشغول ایم اما اینقدر
 فیاضی که باندرک مدت بایشان نمودند بهر با نصیب روزگار مانده حضرت مولانا ازین
 کنکاش با خبر شدند و فرمودند کار ایشان را تمام نموده برای تصحیح نزد ما آورده بودند که
 هر که چنان آید چنین رود خدمت مولانا بشبان و زلیلا و نهارا در خلوت بایشان صحبت
 داشتند و بر بعضی از فواید رواند اطلاع داده فرمودند که کار شما بعنایت الله سبحانه
 و تربیت روحانیت اکابر با انجام رسیده و شمارا باز بهندوستان باید شد که سلسله
 علییه را در آنجا رونق عظیم پدید آرند و مستفیدان عالی مقدار از زمین تربیت شما
 برومی کار آیند پس حضرت خواجہ با مبارک حضرت مولانا و اشاره ارواح
 طیبیه اکابر زلال آسای کام لبشنگان بیداد بهندوستان افتادند و زمانه هزاران
 زبان مترجم این مقال گشت بیست

سیر نمودند

باجبر گردیده فرمودند
چنان

| | |
|------------------------------|-------------------------------|
| شکر سخن شوند همه طوطیان بهند | زین قند پارسی که بننگال میرود |
|------------------------------|-------------------------------|

چون بهندوستان رسیدند سالی در بلده فاضله لاهور بماندند و بسا علماء و فضلا آن بلده شریف
از ایشان مستفاد شدند و از آن جا منوجه دہلی گردیدند و رقلعه فیروز آباد که بس منزلی است
عالی بغایت دلکشائی و مشرف بدریای مشتعل در نهایت لطافت و صفائی سکونت
اختیار نمودند و تا زمان ارتحال از این دارطال بجائی دیگر انتقال نمودند بدیت

از به طالع بقعه با صفا که در وی سکونت کند اولیا

شبهه مرصیبه آنحضرت قدس سره بگی ستر احوال و اخفا کما و خمول از او توابع و اتقا بودند
و از غایت انکسار و وید قصور اعمال و انہام نیت که ایشان داشتند چه بیان نماید و
در تعظیم و تکریم سادات و علمائی بمالغذمی نمودند و در جزوی و کلی عملیات بفقہائے
متوسع رجوع می فرمودند چون طالبی بہ آستان ایشان مشرف میشد از غایت انکسار ہما
اکنہ خود را دور میداشتند و عذر ہامی نمودند اگر آن طالب صادق بودی و بیج وجه ایشان
و آذارش می صدق این مقاله قطع

از این درنداریم روی گذر

اگر چه از دہ عالم گذر کرده ایم

بیان نمک ہائی این می کسار

حوالہ بریش جگر کرده ایم

و چون رسوخ طلبے دیدند لاچار بحکم اذ آیت لی طالیاً کن لکہ خاد ماد رکوش
عنایت و کف تربیتش میکشیدند گویند جوانی از خراسان غریب شدہ مدتها در مزار فاض
الانوار خواجہ قطب الدین اختیار قدس سرہ بسر می برد و از روحانیت ایشان طلب شاہ
بوجود راه نمائی کامل میکرد بعد از رسیدن خواجہ بدہلی مبارک آن جوان را در واقعہ نمودند
کہ بزرگی از طریقہ علیہ نقشبندیہ اکنون بد عملی رسیدہ خدمت او را لازم باش حسب الامر
بخدمت ایشان رسید و اقمہ را معروفند داشت فرمودند کہ این مسکین خود را شایان آن شہید
دیگرے خواہد بود آن بر بنا بر او بر خود بازگشت شب دیگر و بر آفتند کہ آن بزرگ ہمان است
کہ سخن پیش رسید و انکسار او دیدے فرودش آن جوان چنان آمد کہ بازگشت و بغیر

نمی بیند

قبول مشرف شد طوبی که از خدمت خواجده حسام الدین احمدی آرند که چون آنحضرت الحاح نمودند و با جماعت یاران فرمودند که با طراف تر و کنند مگر کسی را یابند که شایان خدمت باشند و این فقیر را نیز اعلام کنند که بخدمت او مشتاقم باشد که زخم خود را مرهمی یابم چون تو کید بسیار نمودند توقف را دور از ادب دانسته متوجه آگره شدم و بعد از رسیدن آن شهر چیران و سراسیمه بودم که چه چاره سازم با خود می گفتم که باستان ایشان رفته معروض دارم که امتثال امر نمودم چنان کسبیکه میفرمودند نیافتم در این حین بر لب می گذشتم که از سرای سرود در بای بگوش هوشم رسید چون نیک استماع نمودم قوال این بیت سعید سعدی شیرازی قدس سره می خواند -

تو خواهی آستین ایشان خواجگی من اندر کش | گس هرگز نخواهد رفت از دکان حلوانی

سماع این بیت دلمان برا حکرم زد و سر از پانته ناخته بخدمت ایشان رسیدم و گفتم آنچه دیدم و شنیدم تفصیل فرودتی و انکسار ایشان را در کتاب نسیمات الافرنج ذبده المفاتیح باید دید این منتخب بجایش آن ندارد و طریقه مقدمه ضمیمه آنحضرت آن بود که هر کرا می پذیرفتند نخست توباش میدادند اگر عشق آن طالب را بخود مشاهده می نمودند بطریق رابطه نگهداشت صورت مبارک خود به حقیقت جامعه اش امر میکردند و بسیار کشایش از این احضار و نگاهداشت صورت شریف پدیدار می گشت آورده اند که خواجده بر آن نام بزرگی از خواجگهای ده بیدی که از اکابر خود نسبت فیوض داشت چون بخدمت ایشان ارادت آورد و طلب افاده و استفاده نمود ایشان ویرا نگاهداشت صورت مبارک اشارت فرمودند او در تعجب شد و با مهران خود گفت این شغل مناسب جمعی است که اول قدم در این راه نهادند باشند در این کرم نموده بمراقبه عالی تر از آن اشاره نمایند و دستاویز گفتند امتثال امر باید نمود چون عقیدت داشت لاجرا بنگهداشت صورت مبارک پرداخت دوروزی زرفته بود

که آن صورت اورافر و گرفت و نسبت عظیم بروی استیلا نمود تا غلبه سکرش بجای رسید
که با وجود تکین و کبر بین مقدار و ذراع از زمین بیجست و هر سوئی خود را بدیوار و اشجار
مینزد تا آنکه چندی از جوانان او را گرفته بودند قوت ایشان جنگاها داشت او دفائی کرد
تا دید آنچه دید آما پیشتر طلبا نماز بند کرد دل بطریق مقرر اکابر و لالت می نمودند و جمعی را
بذکر نفی و اثبات و بعضی را بند کراسم ذات غراسمه از غایت سر بیان نسبت آنحضرت جمعی
بمجرد دیدن ایشان بهوش میشدند و مجدوب مغلوب میگردد و دیدند گویند که یکبار خطیب
بر منبر بوده نظرش بر جمال ایشان گشود صیغه زود از منبر بزیرافتاد آورده اند که شبی
از شبهای ماه مبارک رمضان حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه بدست
خادمی فالوده برای ایشان فرستادند آن خادم از سواده دلی بدر و ازه خاص رفته حلقه بدر
حضرت خواجہ خود بدر و ازه مبارک تشریف آوردند ظرف را از دست او گرفته فرمودند که
از کجائی گفت خادم شیخ احمد فرمودند که چون خادم شیخ احمد با مانی بمجرود مراجعت آن خادم
را جذب فر و گرفت فریاد کنان افتان و خیزان خود را بخدمت حضرت ایشان رسانید
آنحضرت فرمودند حال صیبت بشورش تمام گفت که همه جا چه در حجر و چه در شجر و زمین و
آسمان نوسه بی کیف و بی رنگ بی غایت و بی نهایت می بینم که بیان آن نمی توانم کرد
حضرت ایشان فرمودند البت حضرت خواجہ مقابل بن بیچاره شده اند فرودش بحضرت
خواجہ رسانیدند تبسم فرمودند بیست

بروز حشر شهیدان چون خون بها طلبند | تبسم کن و خاموش کن زبان همه

گویند که عسکری بخدمت ایشان آمده بود ایشان بتقریب طهارت از مسجد بیرون شدند
خادم آن سپاهی عنان اسپ را گرفته ایستاده بود و حین تنمخ استرا نظر کیمیا اثر بر آن
خادم افتاد چون ایشان به مسجد رسیدند خبر آوردند که خادم عسکری را جذب و بنود بی جنگ
آگنده و میان اسپان چون گوئی هر طرف سلطان است از قبل شام تا پاسی از شب در

اضطراب بود بناگاه بشوید روی بیازار نهاد و همچنان بصحرا بیرون رفت و دیگر هیچ کس
از وی خبر نیافت که همدو آهنگنای ایشان از امتعه و نیوی تا سجد می بود که در مجلس شریف
ایشان سخن از امور و نیوی نیکگذشت بعضی تو نگران که از اهل ارادت بودند التماس نمودند
که کفافی برای پو میه فقرای معین نمایند ایشان در حق جمعی که نسبت معنوی با ایشان درست
کرده بودند رضامند بودند و بهادون ایشان مجوزی داشتند از غایت تنفر که ایشان را
از این متمر بود بوقتیکه عزم سفر مجاز کرد و در عبدالرحیم خان مخاطب سخنان خانان که از
محبان ایشان بود چون خبر یافت لک روپیه که عبارت از صد هزار روپیه باشد جهت
خرچ راه از زاد و راحله در ایشان فرستاده عرض نمود که لقبول آن بر من منت
نمید خدایت ایشان روی در هم کشیدند و فرمودند که بجز رفتن چون منی گو ارامی آن
نمیکند که آن همه سیم و زر مسلمان را صرف خود کنم نپذیرفتند و باز بگردانیدند و بی تقیدی
ایشان از مسکن و ملبوس و ماکول تا سجد می بود که اگر یک طعام غیر مرغوب را چندین
روز پی در پی بخد مت ایشان حاضر میکردند نمیفرمودند که طعام دیگر کنسجد و کز لک
اگر جامه چندی در بدن مبارک بودی که چرکین شدی طلب دیگر جامه نمیداشتند
و نیز هر چند در خانه تنگ و تیره می بودند یا آن مسکن کهنه شدی یا از خاک خاشاک
پرگشتی از آن جا که غرق لجه تسلیم و رضا بودند اظهار تنظیف و تنویر و تمییز آن نمی نمود
ایام ایشان با وضو و صرف عبادت و تکبیر طاعت میگذشت و شبها که بعد از اداست
نماز عشائی بجز شریف فرمایند و مراقب می نشستند چون ضعف اعضا
غلبه میکرد و رخواستنه تجدید وضوی نمودند و دو گانه ادا کرده بازمی نشستند با چون
اعضا بدر و ضعف می آمد چنان می کردند اکثری شب بر این می گذشت احتیاط در رقمه تا سجد
بود که هدیه که میرسید بجم حدیث سخن لا نزد الهدیه رد نمی کردند اما از اخرج نمیکردند
بل از محل الطیب قرص حنه می گرفتند و در بدل آن آنرا میدادند که بجم فقها آن در وجه دیگر

حلیت پیدای کند و تاکید تمام می فرمودند که بپزنده طعام پوشو باشند زل از باب حضور و صفایا باشد
 و هنگام طبع با حرف نیاوی نپردازد و می فرمودند از لقمه که بی حضور و احتیاط خورده شود
 دودی می خیزد که بجا می فیض را می بندد و ارواح طیبیه که وسیله فیض اند مقابل قلب کج شوند
 و همه میدان را برین احتیاط ترغیب می نمودند و گز که در همه امور عمل ایشان بفرهنگت اولی
 بود و از اینجا که در کتب حدیث بقدرات فاتحه خائف مام تو کید رفته چند روز بر آن آمدند
 که فاتحه خلف مام قرائت نمایند در این اثنا امام الامتد سراج الامة ابو حنیفه کوفی را
 را در معامله دیده اند که تصبیه غزاه در مدح خود می خوانند که ازان این مضمون مستفاد
 می کرد و که چندین اولیا کبار در مذہب من بوده اند بعد از این واقعه ترک آن نموده اند
 علوهت ایشان آن بود که از بدایت احوال تا نهایت کمال به بیچ یک از احوالات بلند
 و مکاشفات ارجمند سرسپهرت ایشان فرو و نمی آمد در عین بحر یافت دم از نایافت زده
 خشک لب می بودند و این رباعی شریف ایشان نیز دلالت برین مدعی کند و اباعی

در راه خدا جمله ادب باید بود

در یاد و ریا اگر به کلامت ریزند

تا جان باقی است در طلب باید بود

کم باید کرد و خشک لب باید بود

شیخ تاج که از خلفای ایشان بوده فرموده که روزی در حجره حاصل ایشان بودم ایشان
 را بغایت مغلوب و مستهلاکت هم در حکایت شدم اما آثار شور بکلام خود در ایشان نیافتم
 پیشتر گفتم و کوسوال در میان آوردم تا بعد از ساعتی چند بنکلم آمدند بعد ازان فرمودند
 که فلان کس امروز عجب سیدی که گلیم زنی یا حیو اما شدی که در حیرت و نیستی و دودست
 عجب فته بودم هم از این غلبه تفرید ایشان بود که سر بشیخی و صحبت در نمیدانند ایام تو بجه
 ایشان تبرسمت در و ایشان بدو سال نگشید چون حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه
 بکمال و اکمال رسیدند ایشان خود را از صحبت و تعلیم از باب راوت باز کشیدند و بار اتر
 حواله ایشان نمودند چنانچه تفصیل آن در احوال حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه

گزینند

و خود را از و آگیر شدند بشیوه قطب فلق ابوعلی دقاق قدس سره بدرو و اندوه سر
بگریبان نبستی و کشیدند و خبر نماز جماعت بمسجد حاضر نمی شدند هر که ایشان را میسیدید
از صیحت من آرزاد آن یکنظره الی مینتی علی و جبهه الارض فلیکنظر
الی این آبی مخافت یا دیگر و مع ذلک از همیت و دہشت دیدار ایشان هر کس که کامی بود

دیوار میشد بیت **همیت حتی است این از خلق نیست** **ریت این مرد صاحب لقا نیست**

بمجرد دیدن ایشان بمصداق خبر ادا و ذکر و الله بظہور ہمی رسید تا روزیکه بمو
ایشان یکی از قرآمی کہ سکنہ آن ہنود بُو و ند بوقوع پیوست بمجردی کہ نظر آن جماعت بر
ایشان افتاد باہم بگر می گفتند کہ این عجب مرویست کہ از دیدن او خدا بیا و ما آمدہ
و باین ہمت گاہ گاہ از جوش قلق و اضطراب تنہا در کوچہ و بازار میگذشتند و در
سایہ دیواری بنجاک می نشستند با اینہمہ نبستی ہائی و حیرت سرسومی در امور شرعیہ
و الزام عزیمت فتوری نمی رفت و سماع و رقص را در آنجا چہ بار و وجد و تواجد
را کجا مجال تا حدیکہ روزی در حضور ایشان یکی از درویشان بچہر الله گفت
فرمودند با او بگویند کہ اوب مجلس ما دانستہ چہ مجلس ما باید مصرعہ

ای تو بمسوعہ خوبی ز کدامت گویم

مرتب

شاہد عظیم بطلو ہمت و مال ایشان ہمین بس است کہ در مدت دو سال کہ بزرگ شیخ
بودہ اند در این فرصت تمیلہ چہ مردم کہ از خوان دولت ایشان روز میند گردیدہ اند
و چہ آثار برکات و رکشور ہندوستان از ایشان انبساط گرفت و آین سلسلہ
شرفیہ نقش بندہ کہ دران دیار غریب بود و ترویج تام یافت خدمت مولا فنا
ہاشم در مزابدۃ المقامات در ذکر ایشان مینویسد کہ فاضلہ باین حقیر گفت
کہ بعضی شیخان بزرگ صاحب حال و قال ہفتاد سال در ہند شیخی کردند معلوم است
کہ از ایشان چہ ماند و کہ ماند شاہد بزرگے خواجہ شہا ہمین است کہ بسن چہل سالگی رفتند

قاضی

و دو سالی شغلی نمودند و عالمی را بہرہ در گردانیدند امید است کہ تا مادام قیام ساعت
فیوض و برکات ایشان پایندہ و باقی باشد اشارہ کہ با ویسی بودن ایشان بالا رفته
بود از کلام مبارک ایشان کہ در نثوی خود بنظم آورده اند اشعار میرود و نثوی

شنیدستم کہ مشتاقان در گاہ
خصوصاً کاشف ستر نہانی
بخلوت در بابیت کاش این بود
کہ بودہ و در جان نام اویش
اویش آسا ازان بجز عنایت
کیم من کین ہوس گیر دو ما غم
دل از ذکر او یس شاد گردد
در این راہ قدر خود چندان ندانم
ز بانم زین تلفظ گرچہ بندہ است
دل اندر شرم جان سرگرم نیست
قبولش گر بیاید در افادت
در این سودا در دیگر کشایم
شفیع آرم روان دوستانش
بر بجز و عمر عثمان و حیدر
بصدق و سوز پور بو قضاہ
بشام ہجرت و تار یکے غار
بجوری کز قریش و اقربا دید
بدار و گیر حرب بدر و خندق

دارو
نیز ہوش

طلب گار این سیرتی مع اللہ
ابوالقاسم چراغ کرکانے
افیس خاطر افکارش این بود
کہ باشد شربے از جام اویش
گر بے واسطہ یا بد عنایت
بیاید نور از این سودا چہ غم
دماغم زین ہوش آباد گردد
کہ در دل نخل این سودا نشانم
دل بخو است صید این کند است
کہ جانان رحمتہ للعالمین نیست
ہم استعدا و بخشہم سعادت
روم از جانب دیگر بیایم
مدد خواہم ز روح پیر و دانش
باہل بیت و صحبت تمییز
بعدم و دانش ختم الخلفاء
بان خوش عنکبوت عنین تار
با شوب کہ دشت کہ بلا دید
بروز فتح نور حصص الحق

رحمۃ اللہ علیہم

رحمۃ اللہ علیہم

| | |
|--|--|
| <p>بآن شب کز سرای اقصی بر بیرون رفتن آزاده زینده بدیدی آنچه می با است دیدن بقدری کز خودش درویش میشد بآن دم کاورد روز شفاعت که این غافل کشتا چیتیم زین خوب نهد در قرن اول آشیانه ز آسیب زمانه فارغ البال من ارچه دورم از بخت اول شنائی نیست دریای قدم را مرا گرچه سراسر کار خام است</p> | <p>رسیده در مکانی لامکانی بسبحان الذی آنرا بید بزین و گفتن و بجزو شنیدن سری الفقر فخری پیش میشد کنی تدبیر مشیت بی بضاعت ازان حجه عنایت پرورش یاب او پس ثنائیش خواند زمانه برین ماضی و مستقبل حال تو حال سرد می آری چه مشکل بدطولی است دریای کرم را تمام دان که این سودا تمام است</p> |
|--|--|

ت
 بطریق است

در اوایل واو اسطه آن حضرت مستغرق ببحر توحید وجود بود و ندید هر چند در او هر
 ازان مقام ترقی نموده بود وحدت شهود و پیوسته اند اما از رباعیات ایشان یعنی
 وحدت وجود دستنظاره میشود بعضی رباعیات ایشان را خدمت حضرت
 مجدداً الف ثانی دضهی الله تعالی عنده شرح نموده از توحید وجودی صرف
 نموده بنوحید شهودی برده و بعضی رباعیات که بطرز رساله المانوده اند و بعضی بسلسله
 الاحرار کرده اند تبرکاً چند رباعی را زینت این اوراق می نمایم **رباعی**

| | |
|---|--|
| <p>چون ظاهر عظیم پرده مقصود است از نقش دمی بسوی بی نقش برد</p> | <p>وین مشیت خیال سر بسزنا بود است وانگه نظر ره کن که حق موجود است</p> |
|---|--|

رباعی

| | |
|------------------------------------|---------------------------------------|
| <p>هر بنس تو زهریت زانها رفتوش</p> | <p>شد ظاهر و باطن تو در کار رفتوش</p> |
|------------------------------------|---------------------------------------|

| | |
|-------------------------|------------------------|
| برخیز جمال نقشبندی بطلب | کاسان شودت شکست زانقوش |
|-------------------------|------------------------|

سرباعی

| | |
|--------------------------------|----------------------------|
| چون نقش نهاده رو بر بی نقش آری | زان لوج وجود نشن بر داری |
| نوسه پیرنگ تر جانش گردد | ز زهار که دل بز جانش نیاید |

سرباعی

| | |
|---------------------------------|-------------------------------|
| آن بیزنگی چو پروانه از شود | بس راز نهفته را که غماز شود |
| هر جا نور نیست بر کشد جمله بخود | و انگاه بیه افکشاف هر راز شود |

سرباعی

| | |
|---------------------------|-----------------------------|
| گویند که چون سست دل بحال | گرد دل و جان ز جهان فارغبال |
| چشم زهر سوخته ماز لعل کشد | گوش زهر جانب شنود بانگ تعال |

سرباعی

| | |
|-----------------------------|-------------------------------|
| ای گشت بر نموده سپوده گرو | این است مقام کنت سمع بشنو |
| در قست نموده که بین بی طرفت | بنشین بهر طرف مرد در تنگ و دو |

| | |
|----------------------------|-------------------------------|
| یک لحظه سر بر جیبستی درش | حیفه آنا گوی را خطه در بدکش |
| گر مردی بنام آدمی تو کن ما | یعنی که نگار نیستی در برکش |
| وین سکه من که بنام فقر است | این روشنی از نور تمام فقر است |
| برخیز زه خوابه احرا مرگبر | کان راه ز سر صد مقام فقر است |

بدر
بدر
بدر

در ابتدای از خواهی کلام ایشان بطرف وحدت وجود میل معلوم می شود در آخر تفرقه نام نموده اند و فرمودند که از برکت صحبت شیخ احمد معلوم شد که توحید کویچه تنگ است شاهراه دیگر است فرج کمال طفل نر مند زینت پدر است شود ز آب گهر نام ابر نیسان سپهر والد ماجد ایشان از سادات سینی اند از قاضیات نسا و همواره به نیاز و شکستگی و البتجا

و همیشه مشغوف خدمت فقرا چنانچه خدمت لمخ خاتقاه معلی حضرت خواجه خود میکردند
مخفی نماید که بعد از حضرت خواجه بزرگ این سه اشخاص در نظر لایق علیه عهدیم الامثال
بوده اند همانا که اشاره حضرت خواجه ثمنوی مبارک خود باینده مانوده اند جایکه میفرمایند ثمنوی

بودی چو حیات آشکارا
ز نقش زنه نقش بند می بود
این مشت خیال را فرودین
بعان سر بهمان زمین نهادت
من نیز بخاری ام بر رفتار
من صید تو ام کند پیش آر
آن نیست که آوردن رو
بالاشه خرچه کا دارد
در حلقه آن کند رفاقی است
در پیش آن کند آسود
سر در خم این کند نهاد
من خود سگ این سه یار غلام
قصر اوب استوار گردد
آید به کمال خود درین عصر
خوانندم ختمی فروشان

ز این پیش بخط بخارا
آینه اربند می بود
امروز در این خرابه نشین
اینجا تنم ارچه اوقتا هست
دارم بهمان زمین سروکار
ساقی می نقش بند پیش آر
هر چند کند عنبر بومی
آهومی ختن شکار دارد
عطار که نقش بند تا نیست
آن رشته که پار سالقب بود
آن خواجه بندگان آزاد
من چون هوسی چنین نیارم
خوش آنکه سه یار چار گردد
خسته گروم که این نکو قصر
در بزم زلال باده نوشان

چون عمر مشرف ایشان از حد و در بعین متجاوز شد قریب بان مبشر بر رخ
علاقه جسمانی شدند شوق وصل عربانی و دیگر ایشان شده ترک اختلاط مردم می
نمودند دست مبارک از کارخانه شیخی کشیدند و مقدمه ارشاد فیض شاد را با تسبیح

حضرت مجدد الف ثانی دضوا لله عنه گذشتند مستند ببقا الله ومنتظر بر رفیق اعلی
نشستند مانا که این رباعی دران آوان بزبان مبارک ایشان گذشته در بارعی

صحر الشین ز سبل صدر کن که آستین
آن گلینم ز باغ تو که یک نسیم لطف

تر میکنم بگریه و افشوده می روم
ننگفته ام هنوز که پژمرده می روم

ذکر وصال آن حضرت روز شنبه بیستم جمادی الثانی ساله یکزار و دوازده که
سن مبارک از چهل و پنج متجاوز شده مشرف ببقا الله شدند و همچنان عقیدت سرشت را
اسیر دام حسرت و میرانی گذاشته تا سبج وصال ایشان را یکی از جمان قطعه نظم آورده

فالتی که بدوست بود باقی
بر خالق خویشن جلگی عشق
وی تشنه لب بسال وصلش

وا از خود همه فانی الصفت بود
بر خلق تمام عاطفت بود
خوش گفت که بحر معرفت بود

و نیز از حرف نقشبند وقت یافته شده و روضه متبرکه که ایشان در دهلی کهنه
جو از قدم رسول علی صاحب الصلوة والسلام والنجیة واقع شده مانا که در کلام خود اشاره
باین نموده اند جای که میفرمایند **مشنوی**

در دیده کشم قبول خود را
ای خاک مدینه در کجائی
ای مردم چشم دور بینا
در یاب غم اشیا نه را

خاکتدم رسول خود را
در دیده من چسب ایثائی
وی چشم چراغ نور بینا
بنوازیبانه خانه را

فرزندان گرامی ایشان دو اند خدمت خواجه عبید الله و خواجه عبد الله از ایشان در سن
رضای مانده بودند بحسن خدمت خواجه حسام الدین احمد که متکفل ایشان شده بودند
چون بمرتبند بریس رسیدند از علوم معقوله و منقوله بهره کامل یافتند چنانچه پایه علمیت
ایشان از عرض که خدمت حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه نوشته اند

مقدّم

نظم

بحر معرفت
نقشبند وقت
۱۰۱۲

معلوم است کہ بعبارت تازی در کمال بلاغت المافرموده اند و بعضی ازاں بارہ خدمت مولانا
 ما شتم قدس سرہ در زبده المقامات درج نموده نزد ذوالدیشان فی الجملہ بعد از فراغ
 علوم ظاہری بطلب معاملہ باطنی بحسب وصیت والد بزرگوار خود خدمت سراسر
 سعادت حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ مشرف شدند و کسب طریقہ
 علیہ و الدخول نمودہ بدرجات علیا فایز شدند و خدمت حضرت مجدد الف ثانی رضی
 رعایت ایشانان در ہر امور زاید التحریر میفرمودہ اند از خلفای جناب حضرت خواجہ
 پیرنگ بدون جناب حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ خدمت حضرت
 شیخ تاج و شیخ الہ داوود خواجہ حسام الدین احمد این سہ بزرگوار بہ نسبتی کہ خدمت
 خواجہ پیرنگ قدس سرہ حاصل نمودہ بودند اکتفا فرمود و باقی خلفای مبارک ایشان
 بموجب امر مرشد خود بل بسابقہ مومبت با پنجم حاصل روزگار ایشان بود و مکتفات شدہ
 بسجہ از دیا و بخدمت حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ شتافتند و یافتند
 آنچه یافتند و معاملہ خود را از انامی جنس بالا بردند پیش طاق ایشانان مرتفع گردید

|| ہنیئاً لہم ربیب النعم فیہما || || وللعائنات المسکین بالبحر عم ||

انشاء اللہ تعالیٰ ذکر سہارہ ہزار و تریستہ نزد کرامت خلفا حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ عنہم خواہ نمود۔

منتخب فی از منتخبات بعبہ منقسم بر بنیاد مذکورہ در احوال جناب
 محبوب بجانی قطب بانی غوث یزدانی قیوم حمانی
 کاشف اسرار سبع المثانی واقف بر مقتضات فرقیانی
 و متشابهات قرآنی حضرت مجدد الف ثانی لازال اسمہ
 کالاسم المبارک الذی بشر بہ عیسیٰ علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ

والسلام الشيخ احمد بن الشيخ عبد الاحد الفاروقى الكابلى السمرقندى
 رضى الله تعالى عنه وذكر آباء واجداد ونسب ايشان قدس الله
 تعالى سرارهم تذكره اولى زرتختى نانى در ذكر نسب حضرت
 امام ربانى مجدد الف ثانى رضى الله تعالى عنه

مخفى نماند که بسیار که حضرت محمد و الف تارضى الله تعالى عنه بغيره تا ابدال مؤمنين و
 امام الاعمالين الناطق بالحق والصواب حضرت عمر بن الخطاب رضى الله تعالى عنه
 پير سيدين ترتيب که اسم مبارک ايشان شيخ احمد بن شيخ عبد الاحد
 ايشان ولد شيخ زين العابدين ايشان ولد شيخ عبد الحق ايشان ولد شيخ محمد ايشان ولد
 شيخ جيب الله ايشان ولد شيخ قطب الاقطاب غوث العالين حضرت امام فخر الدين
 ايشان ولد شيخ نصير الدين ايشان ولد شيخ سليمان ايشان ولد شيخ يوسف ايشان
 ولد شيخ اسحاق ايشان ولد شيخ عبد الله ايشان شيخ شعيب ايشان ولد شيخ احمد
 ايشان ولد شيخ يوسف ايشان ولد شيخ سلطان شهاب الدين على المعروف بن شاه کابلى
 الفاروقى ايشان له خواجہ نصير الدين ايشان له خواجہ محمود ايشان له خواجہ سليمان ايشان له خواجہ
 مسعود ايشان له خواجہ عبد الله الواعظ الاصفهاني ايشان له خواجہ عبد الله الواعظ الاصفهاني
 ايشان له خواجہ جلال الدين ايشان له خواجہ اسحاق ايشان له خواجہ ابراهيم ايشان
 له خواجہ ناصر الدين ايشان له حضرت عبد الله رضى الله تعالى عنه ايشان له

له مخفى نماند که تمام شيخان که تا ابدال مؤمنين ۱۲۰۰ زوى انتساب سى و نيف ميشوند وليکن راينجا پير حضرت عبد الله رضى
 نام زمانه مقرر نموده اند و اين قهين را از زبدة القامات مولى کننا نام شمس که نقل کرده اما مولى کننا بنابر را دين سر منتهى و حضرت
 قدس سره پير ناصر سالم نام اين حضرت عبد الله بن عمر م فرستاده و اين اسم سالم را در کتب حديث در اولاد و سلمى
 حضرت عبد الله رضى الله تعالى عنه شمس را زير فقره معلوم شد که آنچه مولى کننا بدرالدين تدرس سره نوشته اند بر سواب خواجگان و پيران که
 ناصر سالم در اولاد ايشان ظاهر يا نه نوشته مگر اينکه احتمال تقرب دارد که بان سالم عقب بنا صواب باشند مگر بنام

مخفى نماند که تمام شيخان که تا ابدال مؤمنين ۱۲۰۰ زوى انتساب سى و نيف ميشوند وليکن راينجا پير حضرت عبد الله رضى
 نام زمانه مقرر نموده اند و اين قهين را از زبدة القامات مولى کننا نام شمس که نقل کرده اما مولى کننا بنابر را دين سر منتهى و حضرت
 قدس سره پير ناصر سالم نام اين حضرت عبد الله بن عمر م فرستاده و اين اسم سالم را در کتب حديث در اولاد و سلمى
 حضرت عبد الله رضى الله تعالى عنه شمس را زير فقره معلوم شد که آنچه مولى کننا بدرالدين تدرس سره نوشته اند بر سواب خواجگان و پيران که
 ناصر سالم در اولاد ايشان ظاهر يا نه نوشته مگر اينکه احتمال تقرب دارد که بان سالم عقب بنا صواب باشند مگر بنام

حضرت امیر المؤمنین عمون الخطاب رضی الله تعالی عنہم اجمعین :-

تذکرہ پانچویں منتخب نامے در ذکر سلطان شہاب الدین فرخشاہ
 فاروقی کہ از جہاد مبارک حضرت مجدد الف ثانی اند و در تذکرہ او
 این منتخب نامہ مبارک ایشان نوشتہ شد با ذکر امام رفیع الدین
 کابلی و در ذکر حضرت امام رفیع الدین قدس تعالی سرار ہم و غیر

اقبال بعد مخفی ماند کہ از جہاد مبارک حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالی عنہ
 بعد از جناب حضرت عبداللہ بن عمر رضی اللہ تعالی عنہما این دو بزرگوار یعنی حضرت
 سلطان شہاب الدین علی و حضرت امام رفیع الدین قدس سرہما از جہاد اولیا مکملین اند
 حضرت سلطان شہاب الدین علی لقب ایشان فرخشاہ است و خدمت ایشان قبل از
 سلوک صوفیہ والی کابل بودہ اند از قبیل سلاطین غزنویہ و قبیل بعد از زوال
 غزنوی ایشان از کابل خروج نمودہ اند و سلطنت بایشان مقرر شدہ و خدمت ایشان
 مزار اہمندستان با عساکر و افواج قاہرہ بہت جہاد کفار و ترویج اسلام و توہین
 اصنام تشریف فرما شدہ اند و با فتح و فیروزی بنمایم بسیار بکابل مراجعت نمودہ اند
 آخر الامر عنایات الہی شامل حال و قرین احوال ایشانان شدہ توجہ ایشان را از امور
 سلطنت گردانیدہ شوق و ذوق خود را نصیب روزگار ایشان نمودہ تیلہ توجہ
 ایشان را بسلوک طریقہ علیہ حضرت چشتیہ مصروف داشتہ و از اکابر آن طریقہ عالی
 مستفید گردیدند و بہ درجات کمال و اکمال مشرف شدند و عالمی از سرچشمہ فیض ایشان
 سیراب و کامیاب گردیدند ایشان بعد از ترک سلطنت و قبول فقر در کومستان
 کابل سکونت اختیار فرمودہ ما دام حیات بہ فیاضی خلق مشغول بودند و بعد از رحلت

میان

در همان سرزمین آسودند امر و زان موضع بدره فرخشا معرف و مشهور است قبر مبارک را
 رازیارت گاه عالی ساخته اند قبله توجه آن نواحی مزار ایشان است یزاد ویت بربک به
 الحال برادر این را قم حروف شاه ضیبا ما الحق سلمه الله تعالی ابقاه و او وصله الغایه
 ما قتیسناه تعمیر مزار فیض آنها را ایشان نموده و مسجد و خانقاه عالی را مسمو ساخته خود
 بتبریت طلب آن نواحی در آن خانقاه مبارک مشغولست و سکونت خود را در
 آنجا مقرر نموده این و تعالی بهمین برکات ایشان او را با علی مراتب کمال اکتان متناز و آرد

این دعوت را بجا بتهیئیل | آمین آمین کناد و جبریل

و نسب عارف اکبر حضرت شیخ فرید گنج شکر قدس سره الا نوار نیز با ایشان افعال میاید
 ذکر امام رفیع الدین رحمته الله علیه بدست ششم حضرت مجدد الف ثانی اند
 و خدمت ایشان جامع بودند در علوم ظاهری و باطنی و اقتباس انوار کمال از شیخ صحبت حضرت سید
 جلال الدین بخاری رضی الله تعالی عنه که لقب بسید مخدوم جهانیان بود نموده اند و خدمت
 امام رفیع الدین و آما و امام نماز و خلیفه ایشان بوده اند آورده اند که چون حضرت
 مخدوم جهانیان از ولایت بخارا بکابل تشریف فرما شدند و حضرت امام رفیع الدین را
 از آنجا راهمراه خود بهیند وستان آورده اند چون خدمت ایشان بقریه براس که پنج نش
 کرده است از سهند رسیدند مردم آن قریه از خدمت ایشان التماس آن داشتند
 که چون خدمت ایشان به بلخی برسند به پادشاه وقت که مرید ایشان است بفرمایند
 که همیشه سهند را شهری آباد نماید که آن پیشینه خوش و مسکن شیر و سباع است
 رعایای اطراف آن سرزمین برسانیدن مایه سلطان ببلده سامانه که بعد مسافت دارد
 عشر تمام می کشند خدمت ایشان قبول استند عا نمودند و متوجه دارالخلافه شدند

سده چه بزرگوارش مشهور بفرخنده نام حکومت کابل در کف داشت و پسر و الا که شیخ موسوم بکمال الدین
 سید و محمد شهاب الدین غوری از کابل به منا آمده قضا قصبه گهوئوال که نزدیک عثمان است یث نقل من تاریخ فرشته

نقل از کتب

و چون بکنور که دو منزل است از دهلوی رسیدند سلطان فیروز شاه که از سلاطین فاخته
بوده است استقبال ایشان نموده بقریه مذکور آمده بشرف ملاقات ایشان مستعد گردید
خدمت ایشان مسئول آنجماعه را سلطان رسانیدند و سلطان فرموده ایشان را
سعادت خود دانسته قبول نمود و حکم فرمود که در آن سرزمین شهر بنا کنند خواه
فتح الله را که برادر حضرت امام رفیع الدین بودند و آنز مقربان سلطان تعیین نمود
که باد و هزار سوار رفته در آن سرزمین باشد و بانصرام آن مهتم اقدام نماید چون خواه
فتح الله آمده مشروع در تعمیر آن قلعه کرد و روزی با تمام تمام آنچه بنامی یافت در شب
منهدم می شد علی الصبح باز تعمیر می نمودند بدستور سابق منهدم می یافتند
چون این مقدمه را بر عرض سلطان رسانیدند خلیفه علاج آن را حضرت مخدوم جهانپایان
حوال نمود خدمت ایشان امام رفیع الدین را فرمودند که شمارفته متوجه احوال کیفیت
این واقعه شوید چنانچه برادر شما از طرف سلطان مامور تعمیر است از جانب شما امر
و خشتی از دست مبارک خود بایشان دادند و فرمودند که بدست خود در بنا قلعه
گذارید چون خدمت ایشان با مرشد خود بدان سرزمین رسیدند و خشت را در
بنای قلعه گذاشتند و متوجه کیفیت آن حال شدند معلوم نمودند که خدمت شیخ شرف الدین
بوعلی قلندر قدس سره را از نادانستگی بیگناگر گرفته بودند چه ایشان خود را پوشیده
بودند و کسی ایشان را نمی شناخت و از غیرت باطنی بنامی قلعه را هر شب منهدم می ساخت
خدمت امام رفیع الدین شیخ مذکور را در یافته قدر تقصیر برادر خود خواست شیخ فرمود که
رفیع الدین پاسخاطرتو این شهر چند روز آباد باشد و الا نه تا قیام قیامت آبادی
این را نیگذارم بعد از این چون قلعه مذکور بانصرام رسید سلطان فرمود که این قلعه
بشرف حضرت امام رفیع الدین آباد شده است خدمت ایشان آنجا سکونت نمایند
و محصولات آنرا صرف فقرا خود کنند از آنروز سکونت حضرات اسلاف مجددیه

غلبانی

کس

دران بلده سپهرند مقرر شد خدمت ایشان مدت حیات خود آنجا بودند و بعد رحلت
 تربت شریفه ایشان بیرون شهر نمودند هر چند الحال قبر مبارک ایشان در اندرون شهر
 شد از کثرت آبادی خدمت مولانا هاشم در زبده المقالات می نویسد حضرت امام بانی
 مجد و الفتنانی رضی الله تعالی عنده فرخنده شبی بزیارت تربت حضرت امام رفیع الدین شدند
 و مدت تمام محاذی صدر امام برپائی مراقبت مانند بعضی مخلصان معروض داشتند که اگر
 بنشینند خوب باشد ایشان پرستش تو جبه فرمودند و زمانی بر تربت والده معصوم خویش
 رحما الله تعالی که دران مقبره منوره است نیز خاموش ایستاده اند فرمود آن شب خدمت
 خدمت مخدوم زاده مستحکم بر جاده محزون الاسرار و العلوم خواجده محمد معصوم
 سترای شکر ف از زیارت شب بیان نمودند مجمل آن اینست که حضرت بعد از مراجعت
 فرمودند که چون محاذی روضه امام ایستادم از حق سبحانه و تعالی متمسک آن شدم که
 الهی از جمیع این گورستان عذاب را مرتفع کن آواز رسید که هفته عذاب از ایشان
 بروارند باز طبعی شدم که رحمت ترا نهایتی نیست در مغفرت با فرای حکم شد که ماهی عذاب
 مرفوع گردد باز بنیش اضرع نمودم بکرم خاص نوازش فرمودند و به کلی بخشیدند فرمودند
 آنروز بمقبره که والده بعد ایشان مدفون اند رفتند بخاطر مبارک آنحضرت مضمون حدیث
 معروف گذشت که چون عالمی بمقبره بگذر و تا چهل روز عذاب آن مقبره را بردارد آنچو در این
 خطوط ملاحظه شد که بقدم تو تا قیامت عذاب این مقبره برداشتم بدیت

الانوار

نمودند

بدین خوبی و عنایتی تراز هر دور که باز آئی || درمی باشد که از رحمت بروی خلق بخشائی

تذکره ائمه زین العابدین در ذکر والد ماجد حضرت مجد و الفتنانی خدمت شیخ
 محمد و عبدللا حد قادری الحقیقی با ذکر شیوخ ایشان قدس الله سرهم

لقب ایشان حضرت مخدوم است و خدمت ایشان را در عنفوان جوانی و ادان تحصیل علوم

ظاہری بنا گاہ دست شوق این راه گویان گیرد دل شده بخدمت مطهر الشفیعین عجب دوس
 قدس سره برود و آنجا بخدمت او در آمدۀ ملقین از کار فرآ گرفت چون از خدمت شیخ
 التماس سکونت خود بر آن آستان خواست و طلب مصاحبت بدان درویشان کرد شیخ
 فرمود قدم عزیمت بر تحصیل علوم دین و شریعت نهاده بعد از تحصیل اینها مراجعت نمائی و
 تحصیل معالجه کبرمت بر بند که در ویش بعلم را چندان تمکین نیست و چون حضرت مخدوم
 این شنود و ملاحظه کبرسن شیخ نمود زبان مسئلت بگشود و گفت ترسم که اگر پس از انصرا
 و اتمام علوم بدین عقبه عالیہ شتابم این گرامی صحبت در نیابم شیخ فرمود چون ملا نیابی
 بفرزندم رکن الدین شو و از و بجوای بنده می جوی حسب الامر شریف باز بر تحصیل علوم مراجعت
 فرمود و قضا را پیش از تمامی تحصیل او عمر گرامی شریف شیخ وی رخت تمامی کشید
 مصرعه آن نامه سوز دل با تمام رسید پیش حضرت مخدوم بعد از فرسوغ
 اکتساب فنون علوم از منقول و معقول و سیر و سیاحت بعضی بلاد بحکم اشاره آن
 بشارت بخدمت شیخ رکن الدین قدس سره شده و خدمت او بفرموده و وصیت والد
 ماجد خود و ملاحظه علو استعداد طریق شفق و عنایت بیشتر نموده و نظرات تربیت را
 در باره ایشان دریغ نداشت و چون از موافق فواید خویش بهره در کرد و آخر خلافت
 از دو طریقہ ہدرا کہ قادری حجتی قدس اللہ تعالی اسرار الہیہا پوشانیدہ بتلقین
 و تربیت طلباب امر فرمود و آجازت نامه بنفایت عالی در بلاغت معانی و فصاحت
 الفاظ نوشت و آن نامہ گرامی را کہ نگارش نمود این است **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ**

و فد الخیر والاقبال موعدا
 بشکرتی ترا کہ دولت داین رونود
 در آسمان رفعت شمسی بر آمدہ

و کوكب المجد فی الافق الاعلی
 ایجاز و عده کرد نقابے ز رخ کشود
 نوحے ازان بتافت اندر جهان نمود

انبیاءه و اولیائیه - و قد ملحسانه علی منته - و آخر شکره علی نعمته - و هو الاول -
 و الآخر - و الظاهر - و الباطن لا مؤخر لما قدم - و لا مقدم لما اختر - و لا معن لما ابطن -
 و لا مخفی لما اظهر - و تمت همم اولیائیه عن الركون الی الاکوان عاراً - و اعتلقت الجنات
 بادا فدرات علیهم بكرة و عشية کاس المحبة من کوشر محبوبهم دار اکملها جن
 علیهم اللیل جعل قلوبهم من شوق لقاء الخلیل نارا - و تفيض اعینهم
 من الدمع مد دار لیل و نهار - و یشتغلون بذکره سرا و جهاراً - و
 یقتنعون بمناجات المحبوب اعلا لا و اسراراً - و یطوفون حول سرادات
 الوحده انکاراً - لا یزال منهم فی کل زمان من یعرف فی وجهه تضادة
 العرفان - و هو عطشان و حبیان له فی فضاء العشق و الموله طیران
 غایة مطلوبه لقاء الرحمان - و نهایة مقصوده رضاء المنان فی نظر
 فی اقطار الارض اثاره - و یتظهر فی الافاق انواره - لسانه فاطق بالحق
 و هو دواع الی الرب للخلق لیخرجهم من الظلمات الی النور - و یقرهم بحیثهم
 الی الله الفقور - و الصاوة - و السلام علی من هو خیر خلقه و احب الیه
 و خاتم انبیائه - و اصفیائه - و هو رسول الرحمة و صاحب الشریعة
 الغراء - و الطريقة الزهراء - و الحنفیة البیضاء - و علی اله و خلفائه
 الاربعة - و اصحابه الکرام البررة **اما بعد** فان الدعوالی
 الله العلام من اوثق دعائهم الاسلام و الایمان و اکرم مناجیه العمل
 و الاحسان علی ما ورد فی الخبر عنده علیه الصلوة والسلام و الذی
 نفس محمد بیده صلی الله علیه و اله و سلم ان احب عبدا لله الی الله
 الذین یمجیبون الله الی عباده و یمجیبون عباد الله الی الله و یمشون
 فی الارض بالرعظ و النصیحة كما قال الله تعالی قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي

الفصل

عبد الله العباد
 الله الی الله ٢

ادعو الى الله على بصيرة انا ومن اتبعنى انما يكون برعاية اقواله وافعاله واحواله
 ثم ان الاخ الاعز الرضى والصاحب المرضي المنوجه الى رحمة رب العلمين
 المتوكل الى مالك يوم الدين اخانا العالم الشيخ عبد الله بن
 زين العابدين لما صح قصداه ولبس الخرقه منا وتفقه بالعلم واشتغل
 بالذكر والفكر شغلاً كاملاً اجازته بالباس الخرقه للطالبين
 كما اجاز لنا شيخنا وابونا شيخ الاسلام قطب الاقطاب الشيخ عبد ^{القدس}
 قدس الله سره العزيز وهو من شيوخ شيخ الاسلام الشيخ محمد عارف
 وهو من شيوخه وابيه الشيخ احمد عبد الحق وهو من شيوخه الشيخ جلال
 پانى پتى وهو من شيوخه الشيخ شمس الدين ترك پانى پتى وهو من شيوخه
 الشيخ علاء الدين على احمد صابر وهو من شيوخه الشيخ فريد الحق
 والدين مسعود جوهرى من شيوخه قطب الحق والملة والدين خواجه قطب الدين
 اختيارا وشوره من شيوخه خواجه عبد الدين سنجرى وهو من شيوخه الشيخ عثمان الهامى وهو من
 شيوخه والد السيد السادة محى الدين بن نصر وهو من شيوخه والد السيد الحرفى النسب
 ابى ^{سيف} وهو من شيوخه حاجى شريف زندى وهو من شيوخه الشيخ مودود چشتى وهو من شيوخه الشيخ ابيو
 چشتى وهو من شيوخه ابى محمد چشتى وهو من شيوخه ابواسحاق شاقى
 وهو من شيوخه الشيخ على الدينورى وهو من شيوخه الشيخ هبيرة البصرى
 وهو من شيوخه الشيخ سلطان البلخ ابراهيم الادهم وهو من شيوخه نصير
 بن عياض وهو من شيوخه الشيخ عبد الواحد بن زيد وهو من شيوخه الشيخ
 حسن البصرى وهو من شيوخه الشيخ امير المؤمنين وامام المسلمين ^{عالم الرضى}
 كرم الله وجهه وهو من حضرت الرسالة الرفيعة لقد سيرة محمد رسول الله
 صلى الله عليه واله وصحبه وسلم وهو من الله تعالى عز وجل وايضا اخبره

دامت بركاته وزيدت درجاته بالباس الخرقه المباركة القادرية المحمّدية
 لمن يطلبها ويراه اهلا ومستحقا لها كما اجازنا بالباس الخرقه للطالبيين
 استاذ علماء المشرق والمغرب علامه الورى علم الهدى المحقق المدقق
 الكامل المكمل سيّد السادات امير سيد ابراهيم معين الحسينى الحسينى
 الايرجى القادرى وهو من شيوخه الشيخ بهاؤ الدين الانصارى الحسينى
 الحسينى القادرى وهو من السيد السند الشيخ احمد الحلبي القادرى
 وهو من شيوخه والده سيد السادات سيد موسى القادرى وهو
 من شيوخه والده سيد عبد القادر وهو من شيوخه والده سيد السادات
 سيد حسن وهو من شيوخه والده سيد السادات محي الملة والدين ابي نصر
 وهو من شيوخه والده سيد الحسب والنسب سيد السادات ابي صالح وهو
 من والده السيد الجيد السند المستند عبد الرزاق وهو من والده
 سيد السادات قبلة ارباب الكرامات قطب الكونين غوث الثقلين
 محي الحق والشرعية والطريقه والحقيقة ابي محمد عبد القادر الحسينى
 الحسينى الجيلا فى رضى الله تعالى عنه و قدس الله تعالى روحه وهو
 من شيوخه الشيخ ابي سعيد المخزومى وهو من شيوخه شيخ الاسلام
 ابي الحسن القرشى الهنكارى وهو من شيخه شيخ الاسلام ابي فرج
 يوسف الطرسوسى وهو من شيخه شيخ الاسلام عبد الواحد بن
 عبد العزيز اليمنى وهو من شيخه شيخ الاسلام ابي بكر الشبلى وهو
 من شيخه الاسلام سيد الطائفة الصوفية جنيد البغدادي وهو من
 شيخه شيخ الاسلام سري المفسر السقطى وهو من شيخه شيخ الاسلام
 معروف الكرخى وهو من شيخه شيخ الاسلام ابي سليمان داود الطائى

وهو من امام علي موسى رضا وهو من ابيه الامام جعفر الصادق
وهو من ابيه الامام محمد بن الباقر وهو من ابيه الامام زين العابدين
وهو من ابيه الامام السعيد الشهيد حسين وهو من ابيه امام المسلمين
وامير المؤمنين اسد الله الغالب علي بن ابي طالب رضي الله عنه
عنه وعن اولاده واحفاده وانصاره وهو عن سيد المرسلين
امام المتقين خاتم النبيين المبعوث رحمة للعالمين محمد بن
النبي الامي الامين صلى الله تعالى عليه وبارك عليه والارطيبين
الطاهرين وَوَصَّيْنَا لَهُ دَامَتْ بَرَكَاتُهُ ان يشتغل بالعلوم
الصوفية وآو مراد المشائخ واعمالهم مراد اعيان حقوق الشرع
من الاصل والفرع ممثلا لا وامر الله تعالى ومجتنبا
لنواهيهم ومتادبا باداب الصوفية حق الادب وان لا يترد دلا ربا
الدنيا واصحابها وان لا يحضر في مجلسهم لطلب الدنيا وان يجب
اولاد الشيخ واقربائه ويراعى حقوق اديهم كما قال الله تعالى
كحبيب صلى الله عليه واله وصحبه وسلم قُلْ لَا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ
اَجْرًا اِلَّا الْمُوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَاَنْ يَشْتَفِلَ بِاللّٰهِ اَشْتَفَالًا بَا طَنَا مُعْرَضًا
عن غير الله كما قال الله تعالى كحبيب صلى الله عليه واله وسلم وَاذْكُرْ
اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَشَّلْ اِلَيْهِ تَبَشُّلًا زَاهِدًا فِي الدُّنْيَا رَاغِبًا اِلَى الْعَقْبَةِ
ثَابِتًا عَلَى السَّعَادَةِ وَالسَّخَاوَةِ مِنْ غَيْرِ اِلْتِفَاتٍ اِلَى رَسُوْمِ اَهْلِ
الْبَطَالَةِ وَاِنْ يَجْعَلِ الْوَحْدَةَ وَالْعَزْلَةَ رَاسَ مَالِهِ فَانْهَامَتْ سِكَ اِرْبَابِ
الصَّدَقِ وَالصَّفَاقَانِ اسْتَطَاعَ اِنْ يَسْتَمِرُّ اَوْقَاتَهُ عَلَى مَلَازِمَتِهِ
بِالْخُلُوةِ هُوَ اَوْلَىٰ وَاِخْرَجِي وَاَنْ لَمْ يَتَّيَسَّرْ لَهُ ذَلِكَ فَيَجْعَلْ لِنَفْسِهِ نَصِيْبًا

منہا وینبغی ان لا یكون سنتہ خالیة عن خلوة او خلوتین فان کان ہکذا ہذا
 العزیز نائب عن یدنا و بین الناس خلیفتنا یرحم اللہ من اکرم و عظم
 من اکرمناہ و عظمتناہ و اہان اللہ من اہانہ فاسئل اللہ العظیم المنان
 ان یكون الاخ المشار الیہ مرضیا عند اللہ و محبوبا عند الناس اللهم بلغہ
 الی منتہی مطالب الصدیقین و وصلہ الی اعلی درجات العارفين الکاملین
 المکملین بحرمۃ النبی و آلہ و صلی اللہ علی حضرتہ خیر خلقہ و آلہ و صحبہ
 اجمعین من الفقیر الحقیر المجیز المرخص دکن الدین بن عبد القدوس
 اسمعیل الحنفی کتبہ و حررہ فی سنۃ تسع و سبعین و تسعمائة و اہل
 علی من اتبع الهدی انتہی :-

ذکر اکابر کے کہ حضرت مخدوم از صحبت انہما مستفید شدہ اند
 اول خدمت شیخ عبد القدوس قدس سرہ عزیز

و ایشان از اکابر شیوخ ہند و ستان انداز فرزندان شیخ صفی الدین کہ در
 اصول و فروع علوم از فحول محققین بود و صاحب تصانیف مفیدہ مکتوبہ و توش
 قوی داشت و جد و سماع کثیر با وجود کثرت جذبات و وفور غلبات و ابتداء سنت
 سینہ بغایت متیقن و در التزام عزایم امور سخت شکن آورا کتابے است مسمی
 بہ انوار العیون مرتب علی سبعة فنون کہ در ہر فن اسرار عالی بر صحائف
 املا آورده و آورا مکاتیب است بس حلاوت بخش و مکتوبے سے نوید کہ شیخ با
 سید محمد کیسو در از زبان دراز کرد و از جیرانی و گفت کہ او سبحانہ و تعالی و را و
 الوراہت اگر چہ این سخن نیز باشد اما جویندہ را جان نیز باشد کہ در طلب او
 طالب از ہمہ و را الوراہت باید شد متحققان گفته اند کہ نہایت رجوع بسوی ہر آیت

است چون بدایت ابدایت نیست نهایت را نهایت نبود که خداے را جل شانہ نهایت
 نبود و طالبی نهایت بی نهایت بایزنا در نهایت سجود بسوی ابدایت آید مومنان
 خدای عزوجل را در بهشت مینندند آنکه خدا در بهشت باشد تعالی الله عزوجل
 علوا کبیرا اما طالب را در بهشت پاید شد و از بهشت بایزند چون ما فی الجنة
 سوی الله روے نمایند و راه الورا تحت الثریے یک جا آید چه جای و راه الورا
 است در اکثر مکاتیبش از انکسار و افتقار و خوف خاتمی نویسد صحیحات
 صحیحات تا عقبه ابهام فریاق فی الجنة و فریاق فی السعیر و در پیش
 است کجا خواب و خور و گر اقرار و آرام در کیش است بیست

| | |
|---------------------------|--------------------------------|
| کس می نهد نشان ز آب گل من | خل می نشسته در آن جهان مشکل من |
| از بهت زین دورا خون دل کن | تا خود بکدام راه بود منزل من |

جائے دیگرے نگار و فرود

در کوی تمان رفت هم عمر درینا | چون بر زمین پیر به تخیل نهانم

عمر با خور سید مرگ سفر عاقبت در پیش آمد ز او آن که علم و عمل بر متابعت
 سید المرسلین صلوات الله علیه اتم است بهت نیامد خوف و حیرت آن فر گرفت که
 امام سلیمان ابو حنیفه کوفی رضی الله تعالی عنه می فرماید اکثر ما یسلب الایمان
 عند النزع ما نغمه در آن وقت و شواری و زمان بقیاری چه پیش آید جائے در
 تصحیح فرزند نخست خود مشیر حمید الدین نوشته اندای فرزند فرصت غریز
 و روز و شب تحصیل علوم بجد و جهد کوشش بلوغ نهای که وقت تحصیل علوم همین است
 و در ام طهارت و ادای فرائض و سنن با تعادل ارکان با خضوع و خشوع بر
 وجهی که صاحبش خیر کرده است لازم گیر که استقامت این کار سعادت و وجهانی
 و دولت دو جهانی و برکات و رحمت بی شمار است بدانکه مقصود از علم عمل است

آخوست
 جزو

که فردا از علم پرسند نه از بسبب اری علم و مقصود از عمل اخلاص و محبت حق تعالی است
 نیسئل الصادقین عن صدقهم که سخن خواص و عوام است و مقصود از اخلاص محبت
 محبوب است که محبوب و برحق است و موجود مطلق ان صلواتی و نسکلی و حیای منافی
 لله رب العالمین ان تضحی کلماته الشریفة خدمت شیخ از این دار پر مال انتقال
 بآن سال نموده که شیخ اجل مبین آنست رحمة الله تعالی علیه :-

ذکر شیخ خواجه رکن الدین - قدس سره الغریب

فرزند ویم و خلیفه اول حضرت شیخ عبدالقدوس اند بعد از والد خود بر جاده ارشاد
 نشست با وجودیکه از والد خود باطنی درجات کمال رسیده بود و از خدمت سید ابراهیم
 الایرجی القادری نیز طریقه علییه قادریه را اخذ نمود چنانکه در ارشاد نامه حضرت مخدوم
 ذکر نموده و خدمت او صاحب سراد و احوال عالییه بوده و تصانیف شایسته دارد
 از آن جمله است هر چه البحرین محتوی بر اسرار علوم دینی و یقینی و نیز اورا مکتوبات
 کثیره البرکات است در یکی از مکاتیب خود یکی از محرمان راز نوشته و آنگاه بنعمته
 دیکت فحده شایسته الحمد و المنه که در دیده مشهودی نمانده بجز خدا متعبد بجز افکار
 و عجز بیش نه و خیریت و در ماندگی گیش نه بیست

تذکره
 شیخ رکن الدین
 قدس سره

فتنه از دریا جدائی می کنم || بر سر کعبه گدائی می کنم ||

شیخ رکن الدین را بر عل بعضی کلمات سکریه و الذخیرش تحقیقات است از آنجمله
 است که والد ماجدش روزی در آشنای سماع در زبان راندند که خداوند ما کجا ایم
 باز فرموده اگر گونی خدا نماند شاید شیخ رکن الدین می نویسد مراد از علم الهی تعین علمی است
 اجمالی یا تفصیله که بوحدهت و وحدیت مبراند شیخ در آنوقت فوق تعین علمی بود و حد
 شیخ رکن الدین علیه الرحمة در سنه ثلث و ثمانین و تسعمایه از این جهان رفته

۹۱۳

مغنی

مضجع او با سایر اخوانش در جنب لدبزرگوار است الا شیخ احمد ولد شیخ عبدالباقی
شهید صاحب کتاب سنن الهدی که در شاه آباد آسوده و انتقال و در سنه اثنین و بیستین
و تسع مایه رحمة الله علیه رحمة واسعة -

۹۸۲

ذکر شیخ جلال الدین تهباشی می ازا عالم خلفای شیخ عبدالمقدوس
اند و خدمت حضرت مخدوم را بملاقات هم پیره گی بایشان صحبت های شائسته مجالس
شکرگف بوده و از علم ظاهری بهره نام داشت و استغراق و استهلاک تمام ناکویند
که بسا بود که برائے اولی نماز مریدانیش آموخته برائے افاقیت شیخ با و از بلند
حق حق می گفتند تا از سکر بصحوی آمد عمر در آن یافت بعد از نو و پنج سالگی در سنه
تسع و شتائین تسع مایه با حضرت شتافت و در بده نمود مضجع یافت رحمة الله علیه و
خدمت او را رسال مفید است و مکاتیب شکرگف -

۹۸۳

ذکر ملاقات حضرت مخدوم علیه الرحمه بحضرت شیخ کمال کهنی رحمة الله علیه

حضرت مخدوم را در او آن مجالست حضرت شیخ جلال ملاقات بحضرت شاه کمال و بیاد
ره زنی حضرت مخدوم با شیخ جلال صحبت داشت که مرتب بصورت اهل سپاه
بان خانقاه درآمد حضرت شیخ معانقه نمود در آن بمن نشست شیخ او را از سپاه دانسته
از احوال شاه و سپاه پرسید وی از این پرسش در شورش درآمد و گفت
شیخا اگر میکنی از مسکینان این راه جهت تقناس انوار الله باین خانقاه آید شمارا
لایق نیست از احوال شاه و سپاه پرسیدن اگر خواهش این انجمار دارید بر راه گذر
بنشینید و از روندگان بجویید شیخ از غایت بروباری طوبیق معذرت پیش
گرفت حضرت مخدوم آتار جذبیه از و فهمیده چون او از محفل شیخ بیرون شد در عقب
او شدند با و اظهار محبت و اخلاص نمودند از منزل مسکن او پرسیدند آن عزیز نیز

بالفٹ بشارت پیش آمدہ انہما بحال خود و منزل و ماوای باز نمود و فرمود سکونت
 فقیر پیشتر بقصبہ پایل است و پایل از توابع ہند است حضرت مخدوم بعد از چند
 آنجا شدند و خدمت شیخ کمال ذوی الکمال را آنجا یافتند و صحبت باہی گرم ہم سید
 و فیما بین این دو بزرگوار الفٹ بسیار رویدا و تا بعد سے کہ شاہ کمال مذکور مع عیال
 و انصار بہ منزل حینت مشاکل حضرت مخدوم می آمد و چندی گذرانیدہ باز بہ سکون خود
 مراجعت نمودی مخدوم بجمہ فوائد بسیار از مجالست و مصاحبت شاہ کمال نصیب
 وقت ایشان شد و غرائب معاملات و عجائب خرقعات از او مشاہدہ نمودند
 خدمت شاہ کمال با جو یکہ ایسی بودند نسبت ظاہری شیخ فضیل داشت کہ بہ نر و ہطر
 بنسبت الحسن والا حسن بناب شدہ عبد القادر جیلانی رضی اللہ تعالیٰ
 میر سید بدین تفصیل آراوہ شیخ فضیل سید گدازان ثانی بود اورا سید شمس الدین
 عارف و اورا سید گدازان اول و اورا سید ابو الحسن و اورا سید شمس الدین
 صحرائی و اورا سید عقیل و اورا سید برمان الدین و اورا سید عبد الوہاب
 و اورا سید شرف الدین و اورا سید عبد الرزاق و اورا ابو الدہاب خود امام الفستین
 غوث الثقلین رضی اللہ تعالیٰ عنہ و قدس اللہ سرہ الاقدس و شاہ کمال اکثر از شوریہ
 سرے و آشفتنہ عالی بجزائر و مناو زبہر بردے و دوران بوادی چون احتیاج
 طعاش شدی بناگاہ دران بیداشہری پیدا شدی و ساکنان آن شہر اورا
 ہرچہ تمام تر باغز او اکرام بمنازل خویش بروندے و ضیافت نمودندے و شیخ
 طعام و شراب آہناتنا ول کرھے و شب بہ صدق ابیت عند ربی بامکنہ
 ایشان غنودی بامدادان کہ شیخ بیدار شدی نہ از آن شہر نامی دیدی و نہ نشانے یا ختی و خدمت
 حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ از والد خود و نقل نمودہ اند کہ خدمت
 شاہ کمال چون در بیان معارف و تہذیب اسلامی درآمد و قائل در میان مے آورد کہ باوجود

توت علمیت مستعان کمال احوال را بعد از تامل و تفکر بسیار بدو ایام بفهم می در آمد بیت

|| ارباب فنا زنده بجای دیگر اند || بیرون زد و کون در جهان گرانند ||

و خدمت حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه فرموده اند که چون نظر کشفی سر داده می شود بعد از حضرت غوث الثقلین کریم الطرفین از مشایخ علیه قادیانیه چون شیخ کمال اقل قلیل منظری در آید چون عمر مبارکش از ثمانین تجاوز نموده در تاسع عشر از جهادی الاضراسه احدی و ثمانین و تسع مایه راه وصل بر فریق اعلی یافت و در قصبه کھتل از قراقرم تا بعه سر میزند است خواب گاه یافت رحمة الله سبحانه علیه رحمة واسعة بعد از وی خدمت شاه سکندر نواسه او و وارث نسبت او شد صاحب حالات بلند و معارف رجبند بود و حضرت مجدد الف ثانی رفیق فرمایند که جانبک قتاب میتوان بفراغت نظر کردن اما بر دل شاه سکندر از غلبه نور نظر راه نیست شاه مذکور در ۲۳ ثلث و عشرین بعد الف از جهان رفت رحمة الله سبحانه بعیت

|| چمن را تر و تازه آورستند || چو شب نم نشستند بر خومتند ||

خدمت حضرت محمد و سیاحت بسیار نموده اند و بسیار زرگان رایافته اند و مستفاد شده و ایشان در این سیر و سیاحت عهد نموده بودند که در هیچ جا از علمیت خود و یا از نسبت خود اظهار نمایند و همه با طالب باشند نه مطلوب و از هر که آزار بدعت بینند با وصحت ندارند در اسفار خود و بسی علمای عاقل و عرفا و کامل در یافته اند از آنها چیزی بیان شود و منها چون گذر ایشان بر تهاپس افتاده شیخ الهدا فرموده بود بغایت محرم و عزیز صحبت های عزیزان یافتند او را آنجا یافتند باو صحبت نمودند و فرموده هر راه را نهایت نیست الا راه حق را عزوجل که آنرا نهایت است و خدمت ایشان از آن کلام بغایت متعجب می بودند و در معنی آن متفکر چه خلاف صریح کج معنی مشایخ که منازل الوصول یقطع ابد الابدین

برو ملک
رشتاس

خدمت حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ عنہ میفرمایند کہ حل این معنی آن چنان بخاطر می آید
 کہ هیچ چیز از ذات نیست چه حقائق همه اشیا جز وجوه و اعتبارات نیست
 و نه اند و وجوه و اعتبارات را غایت نیست بخلاف راه وصول
 با و سبحانہ کہ منتہی بذات اقدس او گردد و تریاں کہ چون عارف را بمیر عجبی و
 اجمالی محض عنایات از سیر صفات و شیونات بگذرانند آنجا همه وجوه و اعتبارات
 منفق و گردند و سیر او بذات بخت منتہی گردد و بعد از آن سیر در راه ماند و دست
 او را کہ از دامن آن کوتاہ تر پس آن سیر لا ینقطع ابد الا بدین گفته اند سیر اسما
 و صفات است کہ سیر تفصیلی است و غایت ندارد و خدمت حضرت مجدد الف ثانی
 از والد ماجد خود نقل می فرمودند کہ روزی در مجلسی ذکر آثره بر می کشیدم شیخ الہدای
 مذکور حاضر بود و بعد از فراغ آن مرا صحابہ کریمی فرمود کہ ذکر برائے تصفیہ دل
 و انجلائے آفت کہ دل نیست مگر آئینہ کہ زنگی بر او نشسته است اورا صیقل
 باید کہ دثاروشنی پذیرد و آن خود بذکر خفیہ میر است نہ آفت کہ دل آہنی باشد
 کہ مارا بترک بر و باید زو یعنی بر این ضربت و شدت ذکر بنیاید کہ در خدمت مخدوم
 می فرمودند کہ در سیاحت خویش بہلادینگالہ بشہر رسیدم کہ در آنجا درویشی
 بود شیخ برہان نام داشت و در یکی از مساجد باجیائے یالی بسیر میر و شہا
 از فرط بے قراری بگریہ و زاری می بود و دوا و وجہ بانی بن اظهار کردی و گفتم
 بیات چند گاہ با ہم بگذرانیم اما از جهت آنکہ امرے از امور بدعت را ترک بپوشم
 پذیرائی صحبت او نہ گشت و آن در ویش اکثر شعری از شعری ہندی ہی خواند
 و اشک از آن از دیدگان فشانے مضمون آن شعر این بود کہ حیرت دارم از
 لطافت معشوق کہ اگر گوی از بس نزاکتش موی را آنجا گنجانی نیست شاید و لکن
 از بسے انبساط و اتساع او گوی عالمها در و کم است نیز درست آید بعیت

نکدانی بتسکی چون دل مور

نمک چندان که در عالم فتنه شود

ذکر سیدی توأم عایحمت ملک الامام الیوم لقیام

و ہم خدمت مخدوم را گذاری بشهر جونپور فرشته آو آسنا فواند صحبت سیدی علی قوأم اور یمنه
 قدس سرها و آو بزنگے بود صاحب سکر و وجد و سماع و خوارق ظاہرہ و کرامات باہرہ
 ذوالتوکل و التبتل و الا نقطاع در سلسلہ خواجہ معین الدین سنہری
 مرید مشیخ بھسا و الدین جونپوری کہ بستہ واسطہ بشیخ نصیر الدین محمد میر سید رحمۃ اللہ
 سبحانہ از وی می آرند کہ سید الانام را صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم در منام پیدا
 کہ فرمود علی وصل برد و خود می زنی و از خلق خبری نمی گیری گفت یا رسول اللہ اگر اہل دل
 است از آن تست و اگر دور است ہم از آن تست علی بیچارہ در میان کیت فرمود
 برای خلق دعا کن کہ دعائی تو برای ایشان مقبول است تو فی رحمۃ اللہ علیہ سنہ ۹۰
 خمین و تسعائتہ با بھو حضرت مخدوم صحبت بسیاری از اہل معرفت و علوم را دریافت
 از اسفار عنان مراجعت بوطن بر تافت تا زمان انتقال از این دار پر پلال در بلدہ
 مبارکہ سر مہند بود و ہوارہ شبہا را برگریہ و زاری و طاعات و عبادات بسر برد و روز ما
 برستفیدان کتب متداولہ از معقول و منقول بی تعطیل و فتور بر سبیل تحقیق شد قیق
 بیان می فرمودند کہ در جمیع علوم علامہ تخریر بود چنانچہ علماء عصر و فضلائی وقت
 ایشان را با ستازی قبول داشتند و آن سحاب افاضہ اش سیراب و شاداب بودند
 مے فرمودند کہ چون در وقایق بزدوی غور نموده می آید محسوس گردد کہ در جنب
 اجتہاد و وقت استنباد سراج الامۃ امام الامۃ سائر مجتہدین کا تلامیذ اند و نیز
 بمصداق خبر لان یھدی اللہ بک و جلا و احد خیر لک من الدنیا و ما فیہا
 ار باب سوک بلہنی از خدمت کثیر البرکت ایشان بدرجات کمال و اکمال میر سید ند شاگردان

در سن بیان کتب معروفیه علیه را چون تعرف و عوارف المعارف و خصوص الحکم و غیره
 در غایه معلومتی افزاشت بسا ارباب شوق و اصحاب ذوق که بقبر است
 و استماع این کتب در خدمت عالی او از روز و روز دیگر فرستند و از سبب افتاده او
 بمقاصد پیوستند و قدوة المشائخ بنی خاشع میگردیدند که در بلده لاهور گذشتہ است
 از ملانده و مجازان ایشان است حضرت او از آگاهی و راستی ارباب توحید و جود میترسید
 علیا داشت و در حل و قائل شیخ اکبر محی الدین ابن العربی رضی الله عنہم و علیہ حال مطول
 داشت و بر مشرب او بود و آنکه مقتضیات نجوم این علوم و حالات بیشتر سکریات
 و شیطیات است اما از علوم فطرت و فطر تمکین و پند می همت بن محض صیانت
 حضرت عزیمه و بل ذکره بسبق کلام ثمره الالهام شیخ ربانی ابو سلیمان دارانی
 که در جمیع فی قلبی النکتة من نکتة القوم ایا ما فلم اقبل منه
 الا بشاهدین عدلین الكتاب والتسنة و حالیکه مخالف کتاب
 سنند بود و خواه از خویش یافته خواه از غیر شنید و بر آن اعتبار نخواهد
 و اعتماد و نفی و و هذا علم صحة الاحوال و صد اقره الاقوال و خلوص
 الاعمال رحم الله تعالى اربابها رحمة واسعة و مرحم عبد قال
 امینا اخذت حضرت مجد د الف ثانی رضی الله تعالی عنه منقولست
 که از والد خود رحمة الله علیه نقل میفرمودند که ایشان مدته جوان بود و ملاقات
 شیخ عبد الغنی را که در ویشے بود در شهر سون تیر بس معمر و بزرگ
 و بسیار استماع یافته که از او بایشان رسیده بود که پیر او که جد مادری او بوده
 قریب هنگام اجتناب او را با یکی از درویشان شوریده کار بنزد خویش خواند تا اتفاقا
 نسبتی نماید و اعطای نعمتی فرماید چون بنجد متش حاضر شدند سبب از حقیقت
 این حامله بزبان براند که بجز دستماع آن سر آن درویش شوریده است از

از جان بشت و شیخ عبدالغنی هم چنان حیران و سر اسیمه جان بر جای ماند خدمت مولانا
 صاحبم علیه الرحمة می فرماید بعیت

| | |
|-----------------------------------|-----------------------------------|
| چهار روز بود که شب تو زبان بگذاشت | که روزی در میان تو زبان بگذاشت |
| بگویش صید غلام زبان تیغ گفت | که در سماع و راقا و چهاران بگذاشت |

ارادة الله سبحانه خدمت شیخ عبدالغنی را به جهت جمعی از سر مهند مجبور فرمایند پیش آمد
 در کار و آن سلسله نزل نمودند و حضرت مخدوم از قدوم میمنت لزوم مطلق
 نماند بدان کار و آن سلسله شدند و خدمت شیخ را یافتند بعد از موانست مجالست
 خلوتی در خواستند و التماس اظهار و او را از آنرا نمودند و آن سر سر نذر ایشان جستند
 فرمودند که همین مسئله که ما بر اینیم حال و مشرب ما است ایما از آنکه این همه می نماید احد
 حقیقه است که بعنوان کثرت نمودار گشته لیکن چون آن در ویش را الوحی بود
 ساده و این راز مفاجا بگویشش رسید تحمل آنرا بر تافته و همراه بلاکت شتافت
 شیخ عبدالغنی چون اهل آن و صاحب تمکین بود بر جاسته ماند حضرت مخدوم فرمودند
 گاه باشد که پیش از ظهور حقیقت توحید که ما هو بعضی مبتدیان و متوسطان
 را از استیلائی محبت که از اقتضای آن استیلائی آن است که غیر محبوب را نیز در
 نظر محب محبوب میدارند کثرت موهوم تیعند را بسوت وحدت هویدا بگردانند
 چنانکه در شهر بر لبه پیشدم در ویش را دیدیم که اند حال خود میگفت که وقتی در
 شهر بودم و برای میزتم ناگاه نظرم بر یکی از سار جلیله افتاد که بطرف نام
 خویش خرامش می نمود و مجرد دیدن او از خود شدم و او خود مخفی و ستور گشت من
 در آن حالت چون در خود بگویم تمام باس او را همان رنگ و صورت و کیفیت و کیفیت
 بر خویش یافتم چنانکه از نظاره گیسان شرم گزین گشتم و خویش را کناره جستم مصرا
 در عشق چنین بود العجیبی با باشد خدمت ایشان فرمودند چگونه اشبای متعدده مشکوره

نکته

بر

عین و احدیستی بود که کثرت موهوم هست یعنی حضرت حق سبحانه ظللال امداد و صفات خود را از مرتبه
 رحمت و موهوم بقدرت کامله نمودی و باقی بخشیده عالم نامیده اما در خارج بحقیقت موجودی نیست
 جز ذات و صفات حقیقت او سبحانه و موهوم چگونه عین موجود حقیقی بود تحقیق این بحث در
 مکتوبات قدسی آیات حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه در مواضع متعارفه
 بتدقیقات عالیه و تمثیلات و ضحک نگارش یافته من اراد الاطلاع علیها تفصیلاً
 واجمالاً فلیرجع الیهما علماً و حالاً باجمعه خدمت حضرت مخدوم ایام حیات
 خود را با اتباع سرور کائنات علیه افضل الصلوة و التسلیمات بسر می بردند که سنتی از سن
 عادی را هم ترک نمی نمودند تا بجای که مهاکن از رنگ گردندی و نعلین و قبایلین
 در پای آو روندی و همه لباس مبارک را از کتب تحقیق نموده متابعت فرمودندی
 پس از طاعات مسنونه و دعوات ماثوره یعنی وظائف او را و بعضی مشایخ قدس الله
 ارواحهم را نیز از دست نداشتندی چون منافی غزیمه نمیدانستند و خدمت حضرت
 مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه می فرمودند این درویش اتوفیق عبادت
 نافله از والد بزرگوار خود است چنانچه تفصیل آن مذکور گرد و انشاء الله تعالی
 هر چند سلوک از سلسله دیگر نموده بودند و آنرا کات آن طرق مستفید گشته
 اما غایت تپاق و نهایت اخلاص بسلسله علیه حضرت نقشبندیه اظهار می نمودند
 و خدمت حضرت مجدد الف ثانی از زبان والد خود می فرمایند که چنان معلوم
 ما گردید که مرکز این دایره و شاہراہ این باوید بدست طائفه علیه نقشبندیه افتاد
 و نسبت اینها فوق همه نسبت با ظاہر میگردد و می فرمودند که با وجودیکه از رسائل
 کتب این نظریه بر اوصناع و اطوار و اسرار ایشان اطلاع دست داده است و
 حفظها و افکر گرفته ایم و از نسبت شریفه بهره یافتم اما همواره خوانان آنیم که یکی از
 کارشناسان و راه نمایان این سلسله را حق سبحانه بدیاریار ما را بدیاریار آنها

شده

فرا

بر دو تا ز برکات صحبت اقتباس انوار این اکابر نمایم خدمت حضرت مجتهد و الفانی
 میفرمایند که چون من بشرف صحبت خواججه یعنی خواججه بیگزگ مشرف شدم و از فرط محبت
 و آرزو مندی که حضرت مخدوم را بود بصحبت اکابر نقش بندید معروضند آستم فرمودند
 که ما را نیز شوق دیدن ایشان بسیار بوده چون بسره بند رسیدیم خبر از ایشان
 گرفتیم ما نا که یکی از قزاقی آن حد و قشرفیه برده بودند خدمت حضرت مخدوم را در
 علوم و دینی کتب شائسته و در اسرار یقینی رسال نخبسته اند از آن جمله کتاب کنون الحقائق
 و رساله اسرار التشنید که بسانکات عالیه را در آن تعلیم بیان آورده اند نفع الله
 سبحاندا الطالبین بهما بر شناسندگان جوهر سخن هویدا است که آن همه مفاصل
 از حضرت و اهدب العطیات است و جناب او امور بدان نگارشش و املا است
 چنانکه خود در عنوان آن رساله شریفه انیمینی را نگارش می نمایند آنجا که میفرمایند
 هذه اسرار التشهد في محراب النبي صلى الله عليه وآله وسلم افاض
 الله سبحانه علينا بفيضه القدير و فضله العميم فابو منقها امتثالا
 لامر المفيض الحكيم هر چند این رساله بزبان تازی است اما خدمت موکنا
 ماشم علیه الرحمة در زبدة القامات بر نه از آن ترجمه نموده بزبان پارسی اینجا
 نیز از آن ترجمه قدسے ایراد میبرود و طلب معراج که متضمن رویت است پرسان استعدا
 آنحضرت است علیه الصلوة والسلام از غیر سوال بلفظی زیر آنکه دعا پرسان استعدا و الزم
 و اتم است مراستجابت را لهذا موسی علیه السلام ممنوع گشت از رویت با سوال
 لفظی زیر آنکه پیش از استعدا و آن طلب نمود در معنی التیجات در همین مقاله میفرمایند
 التیجات لله و الصلوات و العیبات فی اظهار الکمال بصفات
 الجمال و دعوت الجمال لجمیع الانواع و جمیع الاعنیادات للذات
 المستجمع لجمیع الکمال المنزه عن النقص و الزوال فان باعتبار

چنانچه
 فرمایند

قولى وفعلى وحالى اما القولى فكما ظهر الانسان عظمة الحق سبحانه
وكماله باللسان واما الفعلى فكما مثال الاوامر واجتناب النواهي بايتان
الاعمال لبدنى والآفعال للحننى من العبادات انواع الخيرات واستعمال
كل عضو فيما خلق له ابتغاء لوجه الله تعالى واما الحالى فكما شتغال القلب
الزوجه بكسب الكمالات العلمية والعملية والتخلق باخلاق الإلهية فان
الانسان ما مأمور به ليصير الكمالات ملكة نفسه كما ورد في الحديث
تخلفوا باخلاق الله هذا بالنسبة الى مقام الفرق واما بالنسبة
الى مقام الجمع فالقولى كذا ذكره سبحانه تعريفات ذاته بكما لا صفاته
في ضمن الحروف والكلمات في الكتب المنزلة والفعلى فكما ظهر اجاله و
جلاله من الغيب الى الشهادة ومن الباطن الى الظاهر ومن العلم الى
العين والعالى كتجليته سبحانه وظهوره على نفسه بالفيض لمقدس
او باعتبار الذائق والصفات والآفعال فالذائق كذا ذكر الحق سبحانه
بصفة وجوب الوجود وانه منزلة عن الكل وسائر في الكل بالكل
اي بحدية جمع جميع كمالاته واسماؤه وصفاته بحيث لا
مفاصلة في الاشياء كلها اعلاها واسفلها من هذه الحيشية
اصلا والصفات كذا ذكره سبحانه بصفة العلم وبصفة القدرة الافعال
كتعظيمه سبحانه باللسان او بالحنان بصفة الخالقية والرزقية
او غير ذلك من الاسماء والصفات الفعلية والمعتبر عند لعرفاء
المحققين التناء الذائق فانه شامل بجميع وجوه التعظيم واوصاف
الكمال بخلاف التناء لاسماء الوصفية الفعلية فانه يوجب التحديد
والتقييد كرشوق علوم ايشان ومنكبة شوقيس ودر رساله مباركه رجوع نالى واين مختصر

حامل کل آن نتوان شد و نیز در موضع این کتاب تسلی بنمایند که سر آنست که این
 شانه سنجیات لله الخیر و از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر قرب ریاض مومنان
 که حق سبحت فاعل بود و بنده آلت نه بر قرب نوزل که بنده فاعل بود و حق تعالی
 آلت لانه لما تم فقره علیه الصلوة والسلام و ارتفع من البین استحبال
 ان يستند اليه شیء فما یظهر منه فانما هو من الله سبحانه لکی کماله
 کقولہ علیه الصلوة والسلام لا احد یثناء علیک الخ وان الحق یطرق
 بلسان عمر و یمکن ان یجعل من قرب النوافل بتزله الیه و ارجاء
 له نفسه فی البین انکسار الیه و اظہار اللعجز بیدیت

تمام اینجا کسی دان که تمامی کند با خواجگی کار غلامی

او یجمل وجود الموهوب له من الحق سبحانه بدل وجوده و وجوده
 مضافا الیه و آن کان من الحق سبحانه مبالغه فی تنزیر او باعتبار مقام
 الدوران فی المقامات الثلاثة من قرب النوافل و الفرائض و اجمع
 بینهما من غیر تقیید بواحد منهما و هذ المقام اواد فی المختصر بنیینا
 محمد صلی الله تعالی علیه و آله و در فائمه این رساله شریفه بقلم مبارک آ و رده اند که
 ما بر دل بعون الله تعالی چنان می آید که امر بقضات تشهد در آخر نماز تذکیر و ایدان
 است بر آنکه نماز معراج مؤمنین است پس سزاوار آن است که معراج مؤمنان نیز
 در و شتمن باشد چیزی را که در معراج او صلی الله علیه و آله و سلم ظهور می یوسته از
 احوال عظیمه و شریفات علیه و در قنا الله سبحانه و تعالی جرحه من کاسه
 صلی الله تعالی علیه و سلم بلطفه و امر بصلوة بعد از تشهد آن در سید
 البشر اعلام است بر آنکه معراج مؤمنین مبتابعت است صلی الله علیه و آله و سلم و آدمی حق
 نما است که رسیده مسلمین را بمن هدایت و متابعت او صلی الله علیه و آله و سلم و تنبیه است

بدر بنیینا

بر آنکه چون آنحضرت شرکت بخشید امت را به نشر نیات معراج فیثقی لهم الصلوة علی فی
 معراجهم و نیز ایماست بر آنکه اگر چند کمال امت بخایت قریبه اکمال عرفج نماید بیرون نمی
 رود از ربقه متابعت او علیه الصلوة و السلام و نیز سده نهایت ایشان بیدایت مقام او و ستر
 ایشانست بخت اقام او فرد

ازین تفخر اگر سر بفر قدیم کشم کم است گر بقده و شرم بیاید جای

ایضا اشارتست الی ان منتهی معراجهم الیه علی الصلوة و السلام و منتهی معراجهم لعل الله علیه الذی
 الاله سبحانه و تعالی ذوالعظم الاوتی انه علیه الصلوة و السلام اشخ علی الله سبحانه فی الابدال
 بقوله القیظک لله انور المؤمنون امر و بالصلوة علیه علیه التحیات و التسلیحات
 فی منتهیها هم بعضی فواید که حضرت مجدد الف ثانی رحمته از والد خود حضرت
 محمد و م رضی الله تعالی عنه بیان نموده اند تحریر می یابد از زبان والد می فرمودند که کن
 شیخ جلال الدین پیش شیخ رکن الدین رفته بود و حاضر شیخ رکن الدین آن کلام حساب
 تعرف را که عارفان از رویت و مشاهده او سبجانه درین نشاء بچشم سر و چه چشم سر
 جز ایقان بهره ندارد در میان نهاد و شیخ جلال الدین گفت این سخن بنی بر ستر اسرار
 است اما این توجیه شیخ رکن الدین را خاطر نشین نشد حضرت مجدد الف ثانی رضی الله
 عنه می فرمودند که من از خدمت والد پرسیدم که آخر نشاء شیخ رکن الدین آنرا چگونه توفیق
 دادید و بر چه تقوی نهادید فرمودند سالها بسیا گذرشته به خاطر نمانده اما آنچه الحال بر دل
 می آید آنست که در مقام اتحاد و یقین است پس چنانکه هر کس را بخود می باشد
 چه بود اثبیت می طلبد و مشاهده معاشرت می خواهد هنرها حضرت مجدد
 الف ثانی رضی الله تعالی عنه در مکتوبی از مکاتیب قدسی آیات خویش نگارش فرموده
 اند که از والد بزرگوار خود رحمت الله علیه شنیده ام که اکثر از گروههای هفتاد و دو
 ملت که بصلوات رفته اند و راه راست گم کرده نشاء آن دخول در طریقه صوفیه است

فریاند

تعیین

که کار را با ستیام نارسانیده غلطها کرده اند و بفضالت رفته منها هم حضرت مجدد
الف ثانی در مکتوبی بقلم مبارک می آرند که حضرت والد بزرگوار قدس سره فرمودند
که در علم سلوک ساله دیده ام که آن بچا نوشته که در ماکولات مراعات اعتدال
نمودن وحد وسط نگاه داشتن در وصول مطلوب کافی است و باین مراعات هم محتاج
بذکر و فکر نیست خدمت مولانا هاشم قدس سره در کتاب خود می نویسد که فقیر خود
از زبان حضرت مخدوم زاهدی عالی و عین بزرگوار ایشان شنیده ام که روزی یکی
از مخلصان حضرت مخدوم بجزوه افول و زواویه محمول ایشان در آمده می بیند که آن
جناب مقتول و منقطع افتاده اند آن مخلص نوحه کنان و فاک بر سر بریزان بیرون آمده
و بجز آن را خبر کرده چون آن بر دو یار بان حجه شد خدمت ایشان را حجتی و سالم نماید
و جالس و مراقب یافتند حیران شده سر در قدم مبارک ایشان گذاشتند پس
حضرت مخدوم با آنها فرمودند که تا بهیما تا اینجهان با شیم فشامی ستر نکنید یاران
از سر آن پرسیدند فرمودند که میان را در پیرامون آن راه نیست و لیکن بزبان
حال این ابیات عارف زومی قدس سره العزیز مقرر نم ساختند عن

دشمن خویشم ای یاران که مارا می کشد
نیست عزرائیل را بر عاشقان او را
شکاف نعره زنان بالایت قومی یعلون
بس که چون من بگویم ستر قتل عاشقان

غرق در یانیم ما را سرچ دریا می کشد
عاشقان دست بهم عشق زومی کشد
خفیه صد جان میدهد و دلدار پدید میکند
زانکه منکر خویش را خشم و صغرامی کشد

چون زبان قلم بحدیث شهادت کبری گویشد اکنون جامی آن است که بیان ذکر
موت صغرانایم چون حضرت مخدوم رحمه الله علیه حازه حیات را بدر وازه سنین
ثمانین رسانیده و بزبان نبوی صلی الله علیه و سلم انبار آن عقلاء الله اند نفس نفیس
ایشان ندای لاریجی را شنیده اجمابت فرمودگان ذلك فی السابع عشر و

سبع بعد الالف رضی اللہ تعالیٰ عنہ در بیرون شهر سزید لاقیل گرو می از شهر مذکور بنجا
تعال آسوند تاریخ وصال ایشان را چنین یافته نظم نموده اند باین معنی

آن شیخ که بود اعلم اندر هر فن
چون شیخ زمانه بود در علم و عمل

بما شش گهری سرازل را معدن
تاریخ وصال آن گنج شیشه ذهن

از خدمت حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ می آرند که ایشان فرمودند که زمان خنضاری
والد بزرگوار خود حاضر بود در آن سحرات ناگهان بزبان مبارک روانند که سخن همان
که شیخ بزرگوار فرمود و گمانم آن شد که مراد ایشان حضرت شیخ محی الدین بن عربی
باشد باستفهام معروض داشتیم که شیخ بن عربی فرمودند نه شیخ ماشیخ عبد القدوس
گفتم آن کلام کدام است فرمودند آن سخن اینست که گفت حقیقت او سبحانه استی مطلق
است اما کسوت کوفی خاک در چشم محبوبان می افکند و دور و محبوب میدارد و بعد از آن هر
داشتیم که مرا با مری دلالت نمایند و وصیت فرمایند که بران باشم فرمودند که ترا بر همین سخن
میکنم و هم از خدمت ایشان می آرند که چون بارها والد ما را بزبان مبارک می گذشت که
مجت ابل بیت حضرت خاتمت علیہم الصلوٰۃ و التحیة رادر حرز ایمان و حسن فائمه مدخلی
عظیم است هنگام نزاع ایشان من آن را فریاد ایشان دادم فرمودند الحمد لله
و المنته که سرشار آن محبت ایم و غرق آن دریای نعت فرد

الہی بحق بنی فاطمہ

که بر قول ایمان کنی خاتمه

خدمت حضرت مخدوم مطابق شیخ خود حضرت شیخ عبد القدوس گنگوہی رحم
ہفت پس داشتند و خدمت حضرت مجدد الف ثانی فرزند چهارم اند
مرکز آن دائره خدمت حضرت مولانا ہاشم علیہ الرحمۃ در اینجا رمز بیان فرمود
اند که آن حضرت رابع آمد که در مراتب حساب مرتبه رابع مرتبه الف است و
خدمت آن حضرت مجدد الف اند و آنحضرت آفتاب فلک و لامیت اند و نور

شمس که از نوادر دیگر کواکب اعظم و انوار است جای او فلک رابعه آمد و برادران ایشان همه فاضل و صلح و با نسبت بودند یکی از اخوان حضرت مجدد الف ثانی شیخ شاه محمد نوزده سال از ایشان بزرگتر بود و تربیت از والد ماجد تحصیل یافته از علم ظاهر و نسبت باطن پدر بزرگوار حفظ وافر گرفته و از زبان حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنده می آید که از زبان والد خود در سن هشتاد و یکم که بارها فرمودی که شاه محمد در قال و حال تلمیذ رشید ما است خدمت و در عنفوان جوانی در حیات والد شریف خود رحلت نمود رحمه الله سبحانه رحمة واسعه و از حضرت مجدد الف ثانی روح الله روحه الغریزی می آید که فرمودند که در وقت اختصار این برادر حاضر بودند ناگاه تبسمی کرد و موجب آن پرسیدم گفت حقیقه محمد علیه و علی له الصلوة والسلام بر من منکشف شد و مشاهد آنم الحمد لله علی الاحسان دیگر از برادران ایشان شیخ محمد مسعودی بود که بعد از والد تلقین ذکر از خدمت حضرت خواجہ بینگ نیز یافته و مستفیض گردید و دیگر از برادران ایشان شیخ غلام محمد و دیگر شیخ مود و دکه در مکاتیب قدسی آیات بنام مومی الیها مکاتیب متعدد و وارد شده از آن جمله این مکتوب بشیخ مود و نوشته اند در آنوقت که بجهت تحصیل مایحتاج و نیوی بار باغبان رجوع نمود مکتوب **شریف** ای برادر و فقنا الله سبحانه و ایاک فرصت حساب بسیار قلیل و عذاب ابدی متفرع بر آن حیف باشد اگر کسی این فرصت را در تحصیل امور لا طائل صرف نماید و ملتزم آلام مخلص گردد و آس برادر مردم از اطراف و جوانب در رنگ مور و بلخ میریزند و شما قدر دولت خانگی را ناشناخته در طلب دنیا می دینید بندوق می دوید و بشوق خواهان حصول آئید الحیاء شعبه من الایمان حدیث نبوی است علیه

من الصلوة افضلها ومن التسليمات اكملها اى برادرين نوع اجتماع
 اهل الله و اين قسم جمعيت الله و في الله که امروز در سر هند ميسر است اگر گو عالم گردید
 معلوم نیست که عشره شير اين دولت پيدا آريد و ثمره ازان ما بجا حاصل کنيد و شما
 انچه نين دولت را مفت از دست داوید و از جواهر نفيس بجوز و مویز در رنگ
 طفلان اکتفا نمودید مصص عدا شترست با دوا هزار شترست با دوا اى برادر تا وقت
 دیگر شاید فرصت ندهند و اگر دهند اين اجتماع بر پا نگذارند آن زمان علاج جمعيت
 و تدارک آن بچه بود تلافی بچه چيز حاصل آید غلط کرده اید و خطا فهمیده اید بقره هاست
 چوب شيرين مفتون نشويد و لباس های نفيس و مریب فریب نخورید که تلخ آن
 غیر از حسرت و ندامت چه در دنیا و چه در آخرت بیچ نیست بواسطه رضای اهل
 و عیال خود را در بلا انداختن و خستیا عذاب اخروی نمودن از عقل دور اندیشی
 دور است حق سبحانه و تعالی عقل دها و متنبه کناد اى برادر و دنیا که در
 بیوفائی مثل است و اهل دنیا که در وفات و حسرت مشهور حیف باشد که کسی عمر
 گرامی خود را در پستی و فاقه خیس صرف نماید **وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ**

تذکره راجع به خیرانی و ذکر ولادت صوفی جناب حضرت محمد الفاضل رضی

منقول است که حضرت مخدوم علیه الرحمته که والد ایشان اند چون همواره
 سیاحت و انقطاع میل داشتند و بهما جوت میگذرانیدند اکثر در بلدان و
 بقاع غربت بسر میبردند چنانکه در ذکر ایشان رمزی ازان گذشته چند گاه
 در سکنده که قریب پاتاوه است از قصبات مشهوره هند وستان بطریق
 نشتر علوم شرعی و ادائی عبادات سنیه اقامت داشتند چون انوار صلاح
 و آثار معرفت و ذکا بر زمین زمین ایشان لایح و لایع بود روزی عورتی از

ایمان آن بلد ه مبارکه در صلاح و خدای علی از مشهورات اشراف آن یار بود و بفرست
صداوت که متصف بود بحکم اتقوا فیراسترا المؤمنین بمشاهده کمال ایشان که ظاهر از
احوال ایشان بود التماسی نمود که من در کنار تربیت خود خواهری دارم که از کار
جواهر عفت در صد ف عصمت است میخواهم که در جهاله عقد شما منتظم گردم
و امید دارم که این التماس پذیرای قبول افتد چون عداوت تفرید و ذوق تجرید
بر باطن عالی ایشان غالب بود فی الحال بقبول لب نکشادند و عذر رخواستند
چون التماس باهتمام پیوست و موافق تقدیر و رضا خداوندی بود بر منصفه قبول
رسید ۱۵ در آور عقده خود منتظم ساختند و چند گاه آن جا بسر بردند چنان مشهور است
که آن عقیقه از مردم ترین که قوم مشهور اند در افاغنه بوده و العلم عند الله
ایزد تعالی و تقدس از برکت نیکی گمانی و خسته تبتی این مخدیره آسمان عصمت
جواهر او را مطلع بیضا و صد ف در یکتا گردانید یعنی چون حضرت مجدد الف ثانی
رضی الله تعالی عنه بزرگی را انان عقیقه بظهور آورد این قصه شبها مت تمام دارد
بقصه حضرت ثابت و الد امام امام ابیحینه کوفی رضی الله عنه که بزرگی از اقیبای
کوفه بملاحظه کثرت فروع و تقوی ایشان صبیبه طاہره خود را بعقد و سے در آورد
چنانچه در کتب مسطور است حق سبحانه آنجا بین گمان نیک او نمره چون سراج
الامته امام الائمه رضی الله عنه بوجرد آورد و اینجا بنایات او تعالی چون
این قلب ربانی مجدد الف ثانی رضی الله عنه ظهور یافت طلوع این آفتاب ولایت
و ولادت این اختر برج هدایت در حدود ۹۷۹ هـ احدی و سبعین و تسعمایه وقوع یافت

| | | |
|-----|--------------------------|-----------------------------|
| بیت | از به دولت ما در روزگار | که پوری چو تو پرورد در کنار |
| بیت | سر چند گو که رشک طور است | خار و نص او همه ز نور است |

که کلمه خاشع بیان آن سال سعادت اقبال مینماید تولید ایشان واقع در شهر سمرقند

آن بلد دشریفه از ماکن مشهوره بلدان هندوستان است و مرکز آن کشور بکرت نشان
 در ایام طفولیت هر که ایشان را می دید (کریمه) یگاد ذیتها یضیعی ولو کلمة تمسسه
 نادر زبان حال قال می کشود خدمت شاه کمال قادری که ذکر شریفش گذشت انظافا صم
 در حق ایشان مرعی میداشتند گویند که در ایام کودکی خدمت ایشان را ضعف قومی رو
 داده و معالجه بیاس کشید چنانکه والد ماجد ایشان از غایت بی آرامی ایشان از برکنار کشید بخدمت
 شاه کمال برده التماس عاصی صحت ایشان نمود خدمت شاه سجدیه شورش تمام بزبان مبارک اند که خط
 جمع وارید کلین طفل عمر را از خواهد یافت عالم و عامل عارف کمال خواهد شد نیز بجزات آن شیخ بزرگوار بود
 ایشان ح انفاس بشارت اساس در حق ایشان فرموده خدمت ایشان در سن هفت
 هشت ساله بودند که مشیخ کمال از این جهان انتقال نموده و علیه مبارک
 شیخ را کما هو بیاد دشتند مشهور است که روزی در ایام طفولیت الد ماجد ایشان
 حضرت شاه کمال را همان دشتند ایشان را برداشته بخدمت شیخ آوردند تا شیخ
 التفات دعا در حق ایشان نماید حضرت شیخ ایشان را در بغل خود گرفته انگشت مبارک
 در میان ایشان گذاشتند ایشان در گریه شدند حضرت شیخ بدست چپ دشتند
 در آن آثار بدعت بود حضرت شیخ تبسم فرموده آن شیخ را از دست مبارک دور کردند
 فی الحال ایشان انگشت را چو شیدند خدمت شیخ فرمودند که بابا بس قد سے برای اولی
 ماگه ارو روی بحضرت مخدوم کرده فرمودند که این طفل تو بسیار قشرع و ملتزم سنت
 خواهد بود و سخن حق را هرگز و گذار نخواهد شد دیدی که ما را نیز ولایت باند اخقن آن شیخ
 بدعت نموده جزا ۵ الله سبحانه عننا خیر الجزاء نسبت ما را تمام کشید الله را
 برای اولاد ماگه اشتند

له مراد از شیخ که بدست مبارک شیخ کمال موصوف بود انگشتری طلا بود که در شرع پس آن ممنوع

است بگذرانے الرسائل التمهید علی مناقب المجددیه ۱۲ عه چو شیدند در لغت کلمات بلوچی یکیدن را گویند ۱۲

تذکره خامس در منتخبان از مشربان در شدن ایشان بدیستان و رسیدن ایشان بکمال علوم عقلیه و نقلیه رضی اللہ تعالیٰ عنہ

با جملة چون سن مبارک ایشان لائق بدرس شد والد ماجد ایشان اول خدمت ایشان را بحفظ قرآن شریف مشغول نمودند و در اندک مدت از حفظ فارغ شده به تحصیل علوم پرداختند از خدمت والد ماجد خود اکثر علوم را حاصل نمودند توجیه چندی روزی فتنه کلی و ملکه شافی بایشان رویداد چنانچه عبارات دقیقه را حلها و تحقیق می فرمودند و بر بعضی مواضع کتب دقیقه عبارات دلکش کشتاد مشکلات را تحریر می نمودند و بعضی علوم را از نزد علمای کبار آن روزگار نیز حاصل نمودند بعد به بیال کوٹ رفته بنزد محقق مدق مولانا کمال کشمیری رحمۃ اللہ علیہ که از فضول دانش و ران متوسع بوده و از باطن نیز صاحب بت قومی و استاد موقوف عبدا الحکیم سیالکوٹی علیہ الرحمۃ بوده بعضی کتب متداوله معقول را خوانند و بعضی کتب اعاویش بترجیح یعقوب کشمیری علیہ الرحمۃ گذارانیده و خدا متشیخ یعقوب از خلفای بزرگ شیخ معظم قطب مکرم شیخ حسین خوارزمی کبوی قدس سرها بوده و در حریم شریفین زاد هماغه الله شرفا و تعظیما در نزد کبار محدثین آنجا تصحیح حدیث نموده بود و نیز خدمت ایشان بعد از جلوس شدن ارشاد و اجازت تفسیر و آحادی را با جمیع مؤلفاتش چون بسیط و وسیط و اسباب نزول و نیز تفسیر قاضی بیضاوی را با جمیع مصنفاتش چون تلامیثات و منهاج الامول و غنائم القصوی و غیره و تصحیح امام بخاری با جمیع مؤلفاتش چون تلامیثات و آداب مفروده و افعال العباد و تاریخ و غیر ذلک و مشکوٰۃ تبریزی و شمائل تبریزی و جامع صغیر سیوطی و قصیده مجروده شیخ بوسید بوسیری و نیز روایت حدیث مسلسل را که ذکر شود مع الاسناد از

عالم ربانی قاضی بهلول بدخشان رحمة الله تعالى علیه که از محدثین و مریدین ایشان
 بوده یافته بودند و قاضی مذکور با جازت این کتب مذکوره را بآن حدیث مسلسل از شیخ
 معظم عبد الرحمن بن همدان داشته که او و ابائی او در بلاد مغربیه عرب از کبایح شین
 بوده اند و خانه ایشان اباعن جد بیت الحدیث بود چون بیان اسناد همه کتب مذکوره
 بتطویل می انجامد از آن اسناد اجازت مشکوٰۃ را با سند آن حدیث بتحریری آورد
 امّا الحدیث المسلسل بالاولیة قال الشیخ عبد الرحمن بن همدان سمعته
 من لفظ سیدی ووالدی عبد القادر بن عبد العزیز بن همدان و من لفظ سیدی
 و عمی جافظ جارا لله بن همدان و هو اول حدیث سمعته منهما قال احد ثنابه والذنا
 الحافظ عزیز الدین عبد العزیز بن همدان و هو اول حدیث سمعنا منه قال
 حدثنی برجدی الحافظ الرحل تقی الدین ابن محمد بن همدان الهاشمی العلوی
 و هو اول حدیث سمعته منه قل حدثنی به جمع من المشائخ الاعلام
 اجلهم العلامه میرهان الدین الانباسی سمعنا من لفظه و قاضی الحاجات
 ابوالکامد الطبری بقراقی علیه بحر شریف مکه و هو اول حدیث
 سمعته منها قال اخبرنا به الخطیب صدر الدین ابوالفتح محمد بن المبرور
 و قال الانباسی و هو اول حدیث سمعته منه و قال المطری و هو اول
 حدیث رویته عنه قال اخبرنا به الشیخ نجیب الدین عبد اللطیف البحرانی
 و هو اول حدیث سمعته منه قال اخبرنا به الحافظ ابوالفرح ابن الجوزی
 و هو اول حدیث سمعته منه و قال اخبرنا به ابوسعید اسماعیل
 بن ابی صالح النیشاپوری و هو اول حدیث سمعته منه قال اخبرنا
 ابوصالح احمد بن عبد الملك المؤذن و هو اول حدیث سمعته منه
 قال حدثننا ابوطاهر محمد بن فحش الزیادی و هو اول حدیث سمعته منه

قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَامِدِ أَحْمَدُ بْنُ الْبَزَارِ وَهُوَ أَوْلُ حَدِيثِ سَمْعَةَ مِنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا
 بِهِ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ بَشِيرٍ مِنَ الْحَكَمِ الْعَبْدِيِّ وَهُوَ أَوْلُ حَدِيثِ سَمْعَةَ مِنْهُ
 قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو سُفْيَانَ عَمْرُو بْنُ دِينَارٍ عَنْ أَبِي قَابُوسٍ مَوْلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو
 بْنِ الْعَاصِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ مَرْضَى اللَّهِ تَعَالَى عَنْهُمَا أَرْسَلَ
 اللَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ الرَّاحِمُونَ يَرْحَمُهُمُ الرَّحْمَنُ تَبَارَكَ تَعَالَى
 ارْحَمُوا مَنْ فِي الْأَرْضِ يَرْحَمَكُمْ مِنْ فِي السَّمَاءِ وَأَمَّا اسنادُ مَشْكُوتِ الْمَصْنُوعِ
 كَمَا بَيَّنَّتْ نَسَبَتْ بِدِيكْرِ كِتَابِ مَسْطُورِهِ مَتَدَاوِلٌ وَمَشْهُورٌ وَبِاجَابَتِ وَأَسْنَادٌ مُتَعَلِّجٌ
 تَرَاوِيكِرْ كِتَابٌ وَحَدِيثٌ وَوَسَائِلُ اسْنَادٍ وَبُحُورٌ كَمَتْرَازٍ وَسَائِلُ كِتَابٍ دِيكْرِ اِيْنِ اسْتِ
 كَمَا ذَكَرْتُمْ يَا بَدَارُ حَضْرَتِ جَمْعِ دَالِفِ ثَانِي قَدْسِ سِرِّهِ تَا شَيْخِ عَزِيزِ الدِّينِ رَحِ
 بِنِ فَهْدِ هَمَانَ سَمَاعَاتِ كَمَا فِي حَدِيثِ كُذِّبَتْ مَحْرُورِ كَثْرَتِ يَكُنْ شَيْخِ عَزِيزِ الدِّينِ
 بِنِ فَهْدِ مَشْكُوتِ رَاهِمِ اَزْ شَيْخِ تَقِيِّ الدِّينِ بِنِ فَهْدِ الْهَاشِمِيِّ اِجَازَتِ دَارِ رُوْمِ اِيْنِ
 شَيْخِ الْاِسْلَامِ اِيْنِ جَمْعِ الْعَسْقَلَانِيِّ رَحِمَهُمَا اللَّهُ تَعَالَى قَالَ الشَّيْخُ تَقِيُّ الدِّينِ
 اِخْبَرَنِي بِهٖ عَالِيَا الشَّيْخِ اِمَامِ شَرَفِ الدِّينِ عَبْدِ الرَّحِيمِ بْنِ عَبْدِ الْكَرِيمِ الْبُخَارِيِّ
 اِخْبَرَنِي بِهٖ الْعَلَامَةُ اِمَامُ الدِّينِ عَلِيُّ بْنُ مَبَارَكٍ شَاهُ الصِّدِّيقِ السَّاجِيِّ
 الْمَعْرُوفِ بِخَوَاجِرِ وَقَالَ شَيْخُ الْاِسْلَامِ اِيْنِ جَمْعِ اِخْبَرَنِي بِهٖ الْعَلَامَةُ الْقَوِيُّ
 قَاضِي الْاِقْضِيَّةِ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبِ الْفَيْرِيِّ وَمِنْ اِبَادِي الشَّيْخِ اَزْ
 الصِّدِّيقِ الشَّافِعِيِّ قَالَ اِخْبَرَنِي بِهٖ الْحَافِظُ جَلَالُ الدِّينِ حَسَنِ
 اِخْبَرَنِي بِهٖ مَوْلَانَهُ نَاصِرُ السُّنَّةِ اِبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ
 الْخَطِيبُ التَّبْرِيْزِيُّ قَالَ السَّاجِيُّ قَوْلُهُ وَاجَازَةٌ وَقَالَ الْاُخْرَى
 اِذْ نَا فِقْطُ بَعْدَ اِزْخِذِيْنِ اِجَازَتِ اِيْتَانِ فَرْمُودِهِ اَنْدَكُ مَحْسُوسٌ كَرُوْبِيْكُ مَرَادُ خَلْوَرِ
 طَبَقَةِ مَحْمُودِيْنِ كَرُوْبِيْكُ وَحَدْرَتِ اِيْتَانِ بِنِ فَزَنْدَانِ كَرَامِي خُوْرُوْ وَخَوَاجِرِ مُحَمَّدِ هَاشِمِيِّ

کشتی پشانی این همه اجازات داده اند رضی الله عنهم اجمعین چون خدمت ایشان
 از استفاده علوم منقول و معقول و فروع و اصول فارغ شدند رخت بپوشیدند
 افاده کشیدند و در آنها طلبه علوم را از برکات خویش بهره ور گردانیدند و بعضی سائل
 شریف بتازی و فارسی در رعایت بلاغت و فصاحت تصنیف فرمودند که آنرا بجملة
 رساله ردشیمعه می آورند که در آن وقت ابو الفضل مرجع فضلمای بوده لچار
 خدمت ایشان نیز گاه به مجلس اومی شدند و وی بر وفور فضائل کثیره ایشان
 اطلاع یافته تعظیم های و رعایت های نمود و در مجلس ایشان در مجلس فضلای و شایسته
 بودند و وی زبان توصیف فلاسفه کشوده و علوم ایشان را بسیار ستوده آن قدر بیان
 نمود که عاقل میشدند و همین علماء و دین جمله علماء حاضر مجلس از بهیبت و شوکت او ملاحظه
 نموده خاموش بودند و یارای لب کشودن نداشتند ایشان از جنون اسلام تحمل نمودند
 و فرمودند که امام غزالی قدس سره در رساله المتقذ عن الضلال بزرگاشته
 است که از علومی که فلاسفه خود را وضع آن میدانند آنچه بکاری آید چون الهیات و حکمت
 و نجوم و بهیبت و طب آنرا از کتب انبیاء مقدم و کلام ایشانان سرقت نموده اند آنچه
 زاده طبع ایشان است چون ریاضی و امثال آن بچه کار دین می آید ابو الفضل
 شنیده متغیر گشت و گفت غزالی نام معقول گفته حضرت ایشان نیز از آسمان این حرف
 متغیر شده فرمودند اگر ذوق صحبت باهل علم داری از این حرفهای نامعقول دور
 از اوب زبان آوار و از مجلس برخواستند و رفتند چندان روز به مجلس حاضر
 نشدند تا او معذرت خواسته بعد تمام طلب نمود و نیز در روزهای که علمای
 مجلس فیضی برادر او برای اعانت تفسیر او که بحروف بی نقطه می کرد حاضر میشدند
 رفته اند چون ایشان را دید خوش شده گفت خوب رسیدید موصی از تفسیر
 پیش آمده که آن را بحروف غیر مجزئ و تفسیر نمودن متعتر شده من بسیار باغ سوختم

اما عبارات دل خواه بدست نیامد خدمت ایشان با آنکه تحریر عبارات بی لفظ نورزیده بودند در ساعت مطالب کثیره در کمال بلاغت برنگاشتند که فیضی و علمای مجلس در حیرت رفتند و همه بکمال فضیلت ایشان قائل شدند. عرض از نوشتن این حکایات آنکه آثار حمیت و غیرت ایشان در ایام قبس از ارشاد بر مردم فضلا، آن وقت مستولی بود و همه بفضائل ایشان قائل و منتقاد **اللَّهُمَّ لَا تَخْزِنَا أَجْرَهُ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ**؛

تذکره سیاسده از بختی تانی در ذکر توجیه حضرت محمد الفانی بکسب نسبت باطنی و سلوک نمودن ایشان

می آرند که چون خدمت ایشان در علوم ظاهری مرتبه کمال حاصل نمودند و در آن وقت کسی را یاسلایه مقاومت و مباحثه با ایشان نماند و طلبای ایشان نیز بدرجات فضیلت ممتاز شده میسل خاطر عالی بکسب سلوک باطنی آمد و در آن آوان ایشان را جهت بعضی مہمی اراده سفر آگره شد و بدان طرف تشریف فرما شدند و مدت مدید آنجا اقامت ورزیدند و الدماجرا ایشان از کمال محبت که نسبت با ایشان در ساز فرزندان داشتند از مفارقت ایشان بے آرام شده توجہ باگره فرمودند و بملاقات ایشان رسیدند و تسلی حاصل نمودند و یکی از فضلا می آن دیار از آمدن حضرت مخدوم مطلع شده بزیارت ایشان آمد بعد از ملاقات کثیره الافادات عرض نمود که باعث باین توجہ ایشان را چه بود فرمودند که شوق ملاقات فرزند و لبسند شیخ احمد سلمه و تبر چون و را بنا بر بعضی ضروریات نرو ما آمدن بیشتر نمود ما آمدیم مصر **عسا**

فے اجماعہ ایشان بوالد ماجد خود بوطن مراجعت نمودند مصداق این فرود بیت

یار در خانہ و ماگر و جهان می گردیم || آب در کوزه و ما تشنه لبان میگرددیم || سے

الزام خدمت و صحبت والد بزرگوار خود نمودند و یکی در اقتباس انوار باطنی ایشان شدند نسبت
عالیہ و فوائد متعالیہ نصیب روزگار ایشان آمد و بدرجات کمال و اکمال رسیدند از
خدمت والد خود ارشاد و طریقہ عالیہ حضرات قادر بیہ و چشتیہ رضی اللہ
عن اہالیہا حاصل کردند و از توجہ حضرت محض و مربی مراتب کمال بدیشان
رسید چنانکہ خود در رسالہ و مکاتیب تصریح بآن نموده اند از انجملہ است آنکہ
در فقرہ نخستین از رسالہ مبدا و معاد نوشته اند کہ این درویش را باین نسبت فرودیت
اند پدر بزرگوار خود حاصل شدہ بود و پدر بزرگوار او را از عزیز سے کہ جذبہ قومی داشتند
و بخوارق مشہور بودند بدست آمدہ بود و نیز این درویش را توفیق عبادات نافذ
خصوصاً ادائی صلوٰۃ مدوی از پدر روی است و پدر بزرگوار او را این سعادت اشیخ
خود کہ در سلسلہ چشتیہ بودند حاصل شدہ بود و انتہی کلامہ الشریف المعالی مراد ایشان
از ان عزیز کثیر العجدتہ و الخوارق خدمت ششیخ کمال قادری است کہ ذکر شدہ
و از عزیز دیگر کہ در سلسلہ چشتیہ فرمودند ششیخ عبد القدوس مذکور و جہما اللہ سبحانہ
اند و خدمت ایشان بیواسطہ والد خود نیز از انظار کثیر الاثار حضرت شہا کمال کما حق
بہرہ نسبت قادری یافته بودند چنانچہ می آرند کہ بعد از رسیدن ایشان بخدمت حضرت
خواجہ بہنگ افخ طریقہ نقشبندیہ فرستہ در مراقبہ یاران نشسته بودند کہ خدمت شاہ مکنذنیہ حضرت شہا کمال
بو قدس سرہما آمدہ خرقہ حضرت شاہ کمال کہ از طریقہ قادری استند بروش حضرتی بالفشانی انداختند
خدمت ایشان چشم کشا شد و دیدتازہ خرقہ مبارک بردوش خود واقعہ بنواضع مبرخاستہ
نمودند شاہ مذکور فرمودند کہ چند مرتبہ حضرت جعفر علیہ خود را در معاملہ میدیدم کہ میفرمودند
کہ خرقہ ما بفلان برکہ مراد حضرت شہا باشد اما خرقہ مبارک را بر آوردن

خصوصاً بجسی دادن دشوار بود از این امر قاضی بودم لیکن چون بنا کنید ما موشدم تا پاجامه
 امر نمودم خدمت حضرت مجدد الف ثانی آن خرقه را پوشیده بحکم سر
 مبارک تشریف بردند و بعد از مدت بیرون آمدند و بخرمان اسرار فرمودند که بعد از پوشیدن
 خرقه حضرت شاه کماله قضیه عجیب روی داده و آن اینست که چون خرقه را
 پوشیدم حضرت شیخ الحن والانس سید عبد القادر الجیلانی رضی
 الله تعالی عنہ را دیدم که با خلفای کبار خود تا حضرت شاه کماله هم حاضر شدند
 حضرت غوث ربانی دل مراد تصرف نمود و در آورده و به انوار و اسرار نسبت
 خاصه منور گردانید و من عرق بجه آن انوار و اسرار و احوال گشتم و در غواصی آن یاد آوردم
 چون چند ساعت بر این معامله برفت هم در غیبات آن احوال ناگاه بر دلم خطور نمود
 که تو مر بای اکابر نقشبندی بودی و ملاک امر تو نسبت بای آن بزرگان بود اکنون صورت
 دیگر گرفت بجز و این خطور دیدم که مشایخ سلسله علییه نقشبندی از خواجده جهان
 خواجده عبد الخالق تا حضرت شیخ ما حضرت خواجده باقی بالله قدس سره
 در رسیدند و بر کار من در مشاجره افتادند و اکابر نقشبندی قدس سره فرمودند که این مر با
 ماست و از تربیت ما بدوق حال و کمال احوال رسیده شما را با وجود دخل است اکابر قادیان
 گفتند در طفولیت ما را با و نظری بوده و پاشنی از خوان نعمت ما بوده اکنون نیز خرقه ما پوشیده جیت

زهر آن چون شمع چون گل گرفته جنگ با پروانه ببل

در این مباحثه بودند که جماعت از مشایخ کبرویه و پشتیه در رسیدند درجه بشارت کل نعمت
 نمودند بعد از آن حظ وافر و نصیب کامل از نسبتین شریفین در باطن خود و دریا تم لاجرم
 خدمت ایشان از سلسله دیگر نیز میسر میگرفتند و شجره آن مشایخ میدادند کلاه و
 دامن نیز و اگر طالبی از سلسله دیگر ذکر طلب نمود و غلش میکرد و به نسبت آن با
 تربیت میکرد و روزی یکی از طالبان صادق از ایشان ذوق نسبت شریفه علییه قادیان

نمود ایشان فرمودند چه صحبت حاضر میشده باش آن طالب حاضر میشد خدمت ایشان
 خود را نسبت آن اکابر و اشتهافا احوال برو می فرمودند چون دو سه ایام برین گذشت
 اسبابی که ریزه چینان خوان نمیت نقشبندی بودند در احوال خود بستگی یافتند یکی از ایشان آنست که
 شده عرض حال نمود که دو سه روز است که قبض در احوال خود می بینم باعث آن ندانم که چه تقصیر
 رفت است و بگری نیز مثل آن معروض داشت خدمت ایشان تبسم نمودند و فرمودند که
 هیچ تقصیر از شما بوقوع نیامده بل ستر این بستگی آنست که شما از ما اقتباس انوار نسبت
 اکابر نقشبندی می نمایند و ما خود را در این دو سه روز حبیته افاضه طالبی از طالبان نسبت علیه
 قادریه حاضر آن نسبت میداریم و در سبب القاتی او کشوده ایم تا چار شمار آن مناسبت نیست
 معطل مانده اید و متخلل گشته چون ما به نسبت خواجگان جوع نمانیم بستگی شما بکشتاید همچنان
 که فرموده بودند و نیز چنانکه گذشت نسبت چشمتیه از والد خود یافته بودند اما از راه تقوی التزام
 متابعت سنت مصطفی صلوات الله علیه آله از سر و دوت و واجد و غیره با که هر سوم این سلسله علیه است
 احترامی فرمودند هر چند خاطر خاطر ایشان مانع سفر حجاز بوده اما از جهت رعایت خدمت اله
 خود و اخذ فیوضات ایشان جاگمی رفتند می کردند در آن ایام وقتی ایشان را ضعفی قوی و در
 والد مخدوم زادگان و گانه نماز حاجت گذارده متوجه قبله شده بگری زاری افتاد در آن اشرا
 بخوابت منت میدیدند که قائمی میگویی که خاطر جمع دار که ما را باین مرد کاسی عظیم فرمایش است
 که هنوز از نهار یکی بظهور نیامده لاجرم خدمت ایشان بزودی ازان بیماری شفایافتند
 بعد از چند گاه ازان بخدمت خواجهر بیرنگ شدند و آن علم تمام را باحوال اکمل هم آغوش گردانیدند
 و آن جدول احوال سابق را بقله کم کمال و اکمال جمع ساختند تا در زمان خود قطب دوران پناه
 جهانیان شدند در فصل الخطاب خدمت خواجهر محمد پارسا رضی الله عنه می نویسند و کند لک
 و بگر محققین در معنی ایندای خدای الله من عباده العکماء که علمای گروه اند بعضی بعلوم
 عالم اند و بعضی بعلم باطن برنخ بعلم باطن هم بعلم باهر و قسم ثالث بیس نادر بود اگر در هر قرنی

و صاحبان رازیارت کم از من سبب آن و اعیبه را پرسیدند باومی گفتم بگریست و درخواست
 و هشتم دینار بیرون آورد که میراث پدر من مانده بود و چهل دینار را برای برادر من گذاشت
 و چهل دینار را در زیر بغل من در جامه من دوخت و مرا اذن سفر کرد و مرا عهد داد بر صدق
 در هیچ احوال و تبوواع من بیرون آمد و گفت ای فرزند برو که برای خدا تعالی از تو بهر بزرگ
 و نایب است روی ترا نخواهم دید من با قافله اندک بجانب بغداد توجه نمودم چون از همدان
 بگذشتم شخصت سوار بیرون آمدند و قافله را بگریختند و هیچ کس مرا تعرض نکرد ناگاه یکی از
 ایشان بر من گذشت و گفت ای فقیر چه داری گفتم چهل دینار گفتم کجا است گفتم در جامه
 من دوخته است در زیر بغل من گمان بردند که میخواست برای کسی بگذارد و رفتند و چیزی
 بمن رسید همان پرسید همان جواب شنید و تیر را گذاشت و رفت و هر دو پیش منتر ایشان
 بهم رسیدند آنچه از من شنیده بودند باومی گفتند مرا طلبید بر بالای تلی که اموال قافله در قسمت
 میکردند پس گفتم با خود چه داری گفتم چهل دینار در جامه من دوخته است در زیر بغل من
 فرمود تا جامه من بشکافتند و آنچه گفته بودم یافتند و گفت ترا چه بر این داشت که هتواف
 کردی گفتم والده من مرا عهد داده بر صدق و راستی و من در عهد وی خیانت نمیکنم پس همت
 ایشان بگریست و گفت چندین سال است که من در عهد پروردگار خود خیانت کرده ام
 و بدست من توبه کرد پس اصحاب وی گفتند که تو در قطع طریق بهتر بودی اکنون در توبه هم
 بهتر باش همه بدست من توبه کردند و آنچه از قافله گرفته بودند باز دادند احوال نابان بدست
 من ایشان بوده اند و خدمت ایشان در ثمانین و اربعمایه بر بغداد رسیدند و بجهت تمام تحصیل
 علوم مشغول شدند اول بقرات قرآن بعد از آن بفقہ و حدیث و علوم و پیشه پیش بزرگان که
 در آن زمان متبعین بودند و باندک روزگاری از اقران خود فائق شدند و از اهل آن زمان
 ممتیتر گشتند و در ۲۱ سال حدی و عشرین و خمس مائت مجلس و عظمتها و خدمت
 ایشان از کرامات ظاهر و احوال و مقامات عالی بوده است خدمت حضرت مولوی جامی علیه الرحمته

و زینحیات این ذکر نموده اند و نقل از امام یافعی ترمی آزند و فی تاریخ الامام الیافعی حجت الله علیه
 و اما کراماته فخرجت عن الحصر و قتل خبیری من ادرکت من اعلام الامم
 ان کراماته تعاقبت او قویب من القوانر و معلوم بالافتقار انه لم ینظرها
 ظهور کراماته لغیره من شیوخ الافاق ندرت ایشان میفرمودند که پانزده
 سال در یک برج بنشستم و با خدا تعالی عهد کرده بودم که نخورم تا نخوراند و تقدر در میان
 من نهفتد و تپاشتم تا مرا اینا شامند یکبار چهل روز هیچ نخوردم بعد از چهل روز شخصی
 آمد و قدس طعام آورد و بنهاد و برقت نزد یک بود که نفس من بر بالای طعام اقد از بس
 گرسنگی گفتم والله که از عهد یک با خدا تعالی بسته ام بر نگردم شنیدم که در باطن من کسی
 فریادی کند با و از بلند میگوید الجوع الجوع ناگاه شیخ ابوسعید مخزومی قدس سره بمن
 بگفت آواز شنید گفت این آواز چیست ای عبد القادر گفتم این تلف و
 اضطراب نفس است اما روح برقرار خود است و مشاهده خداوند خود گفتم
 بخانه ما بیا و برقت و من در نفس خود گفتم بیرون شو ابرم رفت ناگاه ابو العباس
 خضر علیه السلام در آمد و گفت بر خیز و پیش ابوسعید برو رفتم دیدم که
 ابوسعید بر در خانه خود ایستاده است و انتظار می برد گفت ای عبد القادر آنچه من گفتم پس نبود
 که خضر انیز می با است گفت پس مرا سخانه در آورد و طعامیکه همیا کرده بود و تقدر لقمه در دهان
 من نهاد تا سیر شد بعد از آن مرا خرقه پوشانید و صحبت و پرالانم گرفتم الشیخ ابو محمد
 عبد القادر بن ابی صالح بن عبد الله الجبلی لعن الخرقه من ید الشیخ
 ابوسعید المبارک بن علی المخزومی و هولبسها من ید الشیخ ابی الحسن علی
 بن محمد بن یوسف القرشی الهنکاری و هولبسها من ید الشیخ ابو الفرج
 الطرمسی و هو من ید الشیخ ابی الفضل عبد الواحد بن عبد الغزیز ^{القمی}
 و هو من ید الشیخ ابی بکر الشبلی قدس الله تعالی ارواحهم و هم خدمت ایشان

فرموده اند که وقتی در مناجات میبودم شخصی پیش آمد که وی را هرگز ندیده بودم گفت صحبت
 میخواهی گفتن آری گفت بشرط آنکه مخالفت کنی گفتم نمیکنم گفت اینجا بنشین تا من بیایم
 یک سال برفت پس باز آمد من همان جا بودم ساعتی نزدیک من نشست و برفت
 و گفت از اینجا زوی تا من بیایم یکسال دیگر برفت پس باز آمد و با خود نان و شیر آورد
 گفت من خضرم مرا فرمودند که با تو طعام خورم آنرا بخور و میم گفتم بر خیز و بچراغ برو و با هم
 بنشین و آیدیم مخفی نماوند که جناب حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه را همصاحب
 وصول را که بجناب قدس خداوندی جلشانه موصلند و در راه فرموده اند راهی فرموده اند که
 بقرب بقوت تعلق دارد و در راهی دیگرے را اثبات نموده اند که بقرب ولایت تعلق دارد
 اول مخصوص با نبیا و صحابه و از سایر مؤمنین اقل قلیل را از ان راه باز فرموده اند و هر که را
 از ان راه بر مذبح توسل و واسطه خواهد بود که جیلو لیت یکنی دیگرے را سخا خواهد بود و راه دوم را که
 بقرب ولایت متعلق گفته اند آنجا جیلو لیت را اصل عظیم داشته اند و آن راه را بعد از سرور عالم علی
 الله علیه آله و سلم مخصوص بجناب حضرت علی کرم الله وجهه الکریم داشته و بعد از ایشان انرا ثمان عشر ادا رت
 آنرا فرموده بعد از ایشان هر که اقیض وصول رسیده توسط ایشانان بود یعنی و دیگر یا تسلیم آنرا
 بالاصالة شده و چون نوبت بجناب شیخ ابی الحسن الانس حضرت شیخ عبد القادر جیلانی محبوب
 سبحانی رضی الله عنه رسید آنرا مفوض بایشان شد تا ما و ام قیام ساعت آنرا را مفوض
 بایشان فرموده اند و خود را در آن راه نائب ایشان قرار داده اند و راه وصول حضرات
 نقشبندی غیره خال خالی را سستی که حضرت محمد موعی را از راه اولی فرموده اند خود را باصالت
 و بالذات نیز قابل آن راه اول قرار داده اند که بالاصالت است و تبعیت را آنجا اعتبار نیست
 اگر تفصیل این معارف خواسته باشند در مکتوب مدنیست و سیوم از جلد ثالث مکاتیب شریف
 که ختم آن جلد همان مکتوب قرار یافت مطالعه نمایند پس در اولیا کرام وجود و شریف ایشان را
 شان عظیم است که از هر من لیس است لله الحمد و المنته که این فقیر هر چند از آباء و از اولاد

و بر خاست

حضرت محمد و الف ثانی ام آما از جانب اهدات نسبت غلامی بایشان دارم چه در دهه والد و والدہ جد
فقیر هر دو از اولاد ایشان اند و آزان امید واری عظیم دارم بیعت

اگر خود گلستان باغ و راغ نام

هزار شکر که قاریغ از ان در باغ نام

تذکره شامند از منتخبان در ذکر دریافت حضرت محمد الف ثانی

شرف صحبت حضرت خواجہ پیرنگ اخضر طریق علیہ نقشبندیہ مجددیہ

رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُمْ

مے آرند کہ خدمت ایشان را شوق طواف بیت الله و زیارت روضہ جناب رسول
الله صلی الله علیہ و آلہ و صحبہ وسلم ہمیشہ دانگی بودہ از جهت پاس کبر سن والدین بگوا

خود رحمت الله علیہ آن داعیہ را در تعویق مے انداختند تا آنکہ در ستم بعد الالف
والد ماجد ایشان از این دایرہ پر لال انتقال اختیار نمودند و سفر آخرت گزیدند والله اعلم

خدمت ایشان را چون موانع نماند در سنہ ثامن بعد الالف معترقبہ سفر سعادت اثر تریب
و بطحا شدند چون بدراللا و لیما و دھلی رسیدند بپوستنا حسن کجتمیری کی یکی از فضلا می آن وقت

و آشنائی ایشان بود از قدم حضرت خواجہ پیرنگ علیہ الوحیہ ایشان مطلع گردانید کہ
بزرگی از طریقہ علیہ حضرات خواجگان درین بلده رسیدہ بسیار عزیز الوجود است صاحب

کمال حال و قال اگر ایشان رفتہ ملاقات نمایند امید کہ حظ وافر نصیب قمت گرد و چون
خدمت ایشان از والد ماجد خود شوق دریافت اکابر طریقہ نقشبندیہ شنیدہ بودند و در

دل مہارک ایشان نیز میل بود آن دلالت را موجب سعادت و نسبت بصحابت موسی
الیه بخدمت حضرت خواجہ شدند و خدمت خواجہ بہ پیش داشت تمام تلقی نمودند و از قصد

ایشان پرسیدند ایشان عمر می کہ و شتند بعرض رسانیدند با آنکہ شیوہ مرضیہ حضرت خواجہ نبود

که کسی را از طلبات نفس نفیس دلالت بر اخذ طریقۀ از خود یا التزام صحبت خود نماید یا از مثل
این سفر مبارک بسکونت خانقاه علی خود اشارۀ فرمایند اما از آنجا که نظر عالی برستند ادوفا بابت
ایشان افتاد از عادات خویش تجاوز نموده فرمودند هر چند راه او سفر مبارکی در پیش آید اما چند
روز میتوان بفقرا صحبت داشت لا اقل ماهی یا هفتۀ چه مانع باشد حسب الامر اختیار بودن
هفتۀ نمودند و در آن هفتۀ بملازمت ماه و هفتۀ می رسیدند و در روزی بر آن نرفته
که آثارش و تصرف حضرت خواجۀ در ایشان اثر کرده بر آن شدند که اخذ طریقۀ علی نموده
شغل حاصل کرده و آنرا از راه قرار داده بسفر مبارک اثر روند بیست

بگیدیم زاد رو این سراغ || زشورانه اشک قرص داغ

آن را بحضرت خواجۀ معروض داشتند خدمت ایشان بی آنکه امر باستخاره نمایند یا تاملی نمایند
چنانکه و اب مبارک ایشان بوده کرده مصرعها از دوست یک اشارۀ انابسته دیدن
فی نفوس مخلوقات عالی برده بذكر دل امر نمودند تو جهات عالیه بکار بردند که همدران سخط دل حق
مترال ایشان بذكر خفیه آشت ناگر وید و با هم ذات گویا شد بیست

مجتب دل تغنیده الفت بیشتر گیرد || چراغی را که بر سر دو باشد زود تر گیرد

اسلام و التذوق و ملاوت تمام روی نمود و یونانیو ما انا فانا ترقیات عالیه و عروجات متعالیه
بظهور پیوست تا ویدند آنچه ویدند و رسیدند بدانچه رسیدند بشوق طواف خانه کعبه میشدند در اثنا
این راه وصول بصاحب خانۀ میسر شد حضرت خواجۀ ایشان را در منلوت خواسته رازی که چند
مدت که در دل داشتند در میان آورند که چون مرا حضرت مولانا بزرگ خواجۀ امکنگی تو هسته
امر نمودند که بپند و نشان شوتا این سلسله شریفه را آنجا از تور و اجی پدیدار شود فقیر خود را شایان
این معنی ندیده تو قطع نمودم امر باستخاره فرمودند و آن استخاره دیدم که گویا طوطی بسۀ شامی شسته
و مادر دل خود نیت کردیم که اگر آن طوطی از سر شاخ آمد بر دست ما بنشیند ما را کشتایش با درین سخن
خواهد روی نمود و بجز در این خطور آن طوطی پرواز نموده آمده بر دست ما بنشیند ما آب بان خود در

سقار و کریم و آن طوطی در دهن من شکر ریخت و زوای آن شب قدمه را بعضی خضره مولا ناخواجه
 قدس سره رسانیدم فرمودند که شمار از او در نیز توجه دهند و ستان باید شد که طوطی جانور هندی است هندیستان
 از دمان تمامه بزرگی بوجود آید که عالمی از دمنور گردد مکتب است که اکابر انتظار اومی برودند شمار نیز از او
 بهره رسد لاپاز توجه دهند و ستان شدم و به منزل جو یابی آن طوطی می بودم چون بشهر رسید
 رسیدم در واقع نموده اند که تودرجا قطب فرود آمده و از حلیه آن قطب نیز آگاه گردانیدند مصلح
 آن شب بدریافت در و ایشان و گوشه نشینان آن بلده رفتم جماعت را دیدم که نه ایشانرا
 بر آن حلیه یافته و نه آثار و علامت قطبیت از هیچ یک معانه نمودم گفتم شاید کسی از اهل
 این شهر قابلیت این معنی داشته باشد که بعد از این به ظهور آید همان روز که شمار را دیدم هم
 حلیه شما سواقی یافته و هم نشان آن قابلیت در شما مشهود گشت و نیز فرمودند که چون
 بنواحی سر رسیدیم دشت و صحرای آسجا پر شعل دیدم که آن را نیز اشاره به معانی
 شامی دانم با جمله آنچه در دو و سه ماه بعد نایت الله از من تربیت نخواهد باقی بالله
 در حق ایشان به ظهور رسیده قلم زبان و زبان قلم از تحریر و تقویر عاجز و قاصر شدم از آن
 کلام معجز نظام خود ایشان که تخریص طالبی بزرگاشته اند تبارک ابراهیم رود مصر عمر

بر حال تو هم حال تو بر زبان و دلیل

کلامه العالی

این در ویش را چون هوس این راه پیدا شد عنایت خداوند می صل شانند مادی کار
 او گشته بخدا مت ولایت پناه حقیقت آگاه هادی طریق اندر راه
 النهایة فی البدایة والی السبیل الموصول الی درجات الولایت مؤید الدین
 الرضی شیخنا و امامنا محمد بن الباقی قدس سره که یکی از خلفای کبیر
 خانه واده حضرت اکابر نقش بندید قدس الله اسرار هجده بوده اند رسانید ایشان
 این در ویش از کرامات جل سلطان تعلیم نمودند و بطریق معهود توجه نمودند تا الله اذ و تمام من

پیدا شد و انکمال شوق گریه دست داد بعد از یک روز کیفیت بخودی رسد و یک نای محیط دیدم و
صورتش کمال عالم را در رنگ سایدان میامی یا نعمت و این بخودی رفته رفته استیلا می پیدا کرد و متداد
کشید و گاه به تاید یک پهر روز می کشید و گاه به تاید و پهر روز می کشید و بعضی اوقات تیغاب شب
مینمود چون این قضیة را بعض حضرت ایشان رسانیدم فرمودند که نحوی از فنا حاصل شده است
و از ذکر گفتن منع فرمودند و بنگاه داشت آن آگاهی امر نمودند بعد از دور روز افنای مصطلح
حاصل شد بعض رسانیدم فرمودند بکار خود مشغول باش بعد از آن فنا حاصل شد چون بعض
رسانیدم فرمودند که تمام عالم را یکی می بینی متصل با حد میانی عرض کردیم بی فرمودند که معتبر در
فنا می فنا می آن است که با وجود دیدن آن اتصال می شوی حاصل شود در جهان شب
فنا می فنا می این صفت حاصل شد بعض رسانیدم و حالتی که بعد از فنا می حاصل شده بود
تیز بعض رسانیدم و گفتم که من علم خود را نسبت بحق سبحانه حضوی می بایم بعد از آن نوسه که
محیط همه شبهاست ظاهر گشت و من آنرا حق دانستم جل و علا و آن نور رنگ سیاه دشت
بعض رسانیدم فرمودند که حق مشهور است جل سلطانند اما در پرده نور نیز فرمودند که این بساط
که در آن نور میناید خود در علم است بساط تعلق ذات جل ثنانه باشی یا معتقد ده که بالا و پست
واقع شده اند بسط می نماید نفی انبساط باید کرد و بعد از آن آن نور سیاه منبسط و باقیهاض
آورده تنگ شدن گرفت تا آنکه بنقطه کشید فرمودند آن نقطه را هم نفی باید کرد و بحیرت آمد همچنان
کردم آن نقطه موهوم هم از میان زائل شد و بحیرت انجامید که در آن موطن شهود حق سبحانه خود
بخود است چون عرض رسانیدم فرمودند که همین حضو حضو نقش بندید است و نسبت نقش بندید
عبارت از این حضو است و این حضو را حضو بی ضیغ نیز می گویند و اندر لاجر النخایه
فی البدایه در این موطن صورت می بندد و حصول این نسبت مرطالبت او را بنظرفی در رنگ
افزودن طالب است در سلاسل دیگر او کار و او را در لانه پیرا بر آن عمل نماید **عصر**
قیاس کن ز گلستان من بهار مراد و این در رویش را این نسبت عزیز الوجود

بعد از دو ماه چش در روز از ابتدای زمان تعلیم ذکر حاصل شد بود و بعد از تحقق شدن این نسبت
 فطامی دیگر که از فطامی حقیقی گویند حاصل گشت و دل را آن قدر وسعت پیدا شد که تمام عالم
 را از عرش تا مرکز زمین در جنب آن وسعت مقدار خود له قدس نبوی بود بعد از آن خود را و عالم را
 و هر فرد عالم را بلکه هر ذره را حق می دیدم جل و علا بعد از آن هر ذره عالم را و افراد آن را و عین خود
 دیدم و خود را عین همه اینها با آنکه تمام عالم را در یک ذره گم یافته بعد از آن خود را بلبک هر ذره را
 آن قدر نسبت و وسیع دیدم که تمام عالم را بلکه فصفاً عالم را در آن نجایان شد بلبک خود را و هر ذره را کونز
 یافته نسبت که در هر ذره ساری است و تصور اشکال عالم در آن نور مضمحل و متلاشی بعد از آن
 خود را بلبک هر ذره را مقوم تمام عالم یافته چون بعضی رسانیدم فرمودند که مرتبه حق یقین
 توحید همین است و جمع الجمع عبارت از این مقام است بعد از آن تصور و اشکال عالم را
 تمامی چنانکه اول حق می یافته این زمان موهوم دیدم و هر ذره را که حق می یافته بی تفاوت
 و بی تغییر همان ذره را موهوم یافته بنیاید حیرت دست و او در این اثنا عبارت قصوص
 که از پدر بزرگوار علیّه الرحمه شنیده بودم بیا و آمد که فرموده است ان شئت قلت
 انه ای العالم حق وان شئت قلت انه خلق وان شئت قلت انه حق من وجه
 و خلق من وجه وان شئت قلت بالحیرة بعد من التمییز بینهما این عبارت فی الجمله
 مسکن آن اضطراب گشت بعد از آن در ملازمت ایشان رفتم عرض حال خود کردم فرمودند که
 هنوز حضور تو صاف نشده است بکار خود مشغول باش تا تمیز موجود از موهوم ظاهر شود
 عبارت قصوص را که مشعر بر عدم تمیز بود خواندم فرمودند که شیخ بیان حال کامل نه کرده است
 عدم تمیز هم نسبت به بعضی ثابت است حسب الامر بکار خود مشغول گشتم حضرت
 حق سبحانه و تعالی به محض توجه شریف حضوت ایشان بعد از دو روز تمیز در
 موجود موهوم ظاهر گردانید تا موهوم حقیقی را از موهوم مستحیل ممتاز یافته و صفات و افعال آن را
 که از موهوم می نمایند از حق سبحانه یافته در خارج جزئی که از موهوم دیدم چون این حالت

را بعرض اشرف رسانیدم فرمودند که مرتبه فرق بعد الجمع همین است و نهایت سعی تا اینجا است
 پیش از این آنچه در نهاد استعداد هر کسی نهاده اند ظاهر می شود این مرتبه را مشایخ طریقت
 مقام تکمیل گفته اند انتهى کلامه الشریف و بعد از این کلام دقائق علیها از واردات احوال
 بقلم آورده اند که خوانندگان کلام مبارک ایشان را پوشیده نخواهد بود و این معامله مذکوره که
 سالکان را بسا لها دست نداده ایشان را بسیر محبوبی و مرادی در اندک فرصت بر حصول
 پیوسته و حضرت خواجده قدس سرای فرمودند که ایشان را از محبوبان مرادان
 و این مرتبه سیر ایشان از آنست که در آن ایام که ایشان بخدمت حضرت خواجده رسیدند خدمت ایشان
 بیکی از مخلصان مکتوبی نوشته اند و آنجا قلمی نموده اند نشیخ احمد نام مردی است
 از سرهند که کثیر العلم و قوی العمل روزی چند فقیر باو نشست و برخواست کرده عجائب بسیار
 از روزگار اوقات او مشاهده نموده بان ماند که چراغی شود که عالم با او روشن گردد و کجند لله
 تعالی احوال کامله او را بیقین پیوسته و این شیخ مشار الیه برادران واقرباد او همه در معراج و طریقه
 علا و چند راه عالمی طازت کرده از جواهر علییه و نهشته استعداد با عجبند فرزندان شیخ که اطفال اند هر ارسی اند
 با کماله شجره طیبه است انبتة الله بناقا احسنا فقرا باب الله و لها عجبیاء زنده اند انتهى کلامه اللطیف
 حضرت خواجده قدس سرای چون ایشان را کامل و مکمل یافتند محامد قولی و فعلی بجای آوردند در ساعته که
 مشتری کسب سعادت از زید ایشان را خلعت اجازت کامله پوشانیدند و بسپهرند که وطن
 مالوف ایشان بود و رحمت نمودند و جمعی از طالبان صادق خود را در خدمت ایشان تعیین فرمودند
 پس خدمت ایشان بانعام فراوان بوطن آمدند چون شاهماز بند سیر ابو سعید ابو الخیر از
 خدمت شیخ الاقطاب ابو العباس قصاب آملی قدس سرای چنانچه فرموده اند که باز آمدیم
 با صد هزار خلعت و فتوح بامر حضرت خواجده خود تربیت طالبان مشغول شدند در اندک
 مدت جمیع غفیر از سر ششمه فیوضات ایشان شاد آب شدند در آن اشنا ناگاه مستر شد آن را
 وداع نموده صحبت را خواستند که بعلت مبدل کنند از آنجا که مهت و الا می ایشان با آنچه

حاصل وقت ایشان شده اکتفا ننموده در طلب مطلب فوق بود و بعضی اصحاب غرض از باب
 غبطه آنرا شنیده بعضی حضرت خواجہ قدس سره بنوع دیگر رسانیدند چون این معنی مسموع
 مبارک شد این عزیزند برپیسر بزرگوار خود مرسل داشتند **عَدِيضًا**
 از آن روز که از ملازمت برآمده بواسطه میل بفوق الفوق بتقام ارشاد چندانی مناسبت
 ندارد و چند گاه خود بهمت آن بود که در گوشه خویده شود و مردم در صحبت بپنجو بر و شیر در نظر
 می آمدند عزم عزت مصمم شده بود و اما استخاره موافق نمی آمد عزم در مراتب قرب بغایت الفت
 هر چند بغایت ندارد و میسر شده و می شود می برود و می آید کل یوم هو فی سنان بر مقامات
 جمیع مشایخ الی ماشاء الله تعالی گذرانیدند **بید**

گلی بردند زمین دلمیزه پلیست | بدان درگاه و الا دست بردست

در این میان اگر توسط روحانیات مشایخ را قدمی نمایم بطول انجاء با بجز از جمیع
 مقامات اصل در رنگ مقامات نخل گذرانیدند از عنایات چه نویسد قبل من قبل بلا
 علة چندان وجوه و ولایت و کمالات آنرا نموند که چه در تحریر آرد و در شهر فوج در مدارج تزل
 تا مقام قلب فرود آوردند و این مقام مقام تکمیل و ارشاد است اما هنوز چیزها از تمام و تکمیل
 این مقام در کاست تا کی میسر شود هر آسان نیست که میسر شود بک این وجوه مخصوص بر او است میدان
 اینجا قدمگاه ندارند نهایت عروج آنها و تا بدایت مقام صل است پیشتر افراد هم گذرند دارند
 ذَلِك فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ و چه توقف
 در مراتب تکمیل و ارشاد این است و عدم نورانیت بواسطه ظهور ظلمت غیبات چیز دیگر
 نیست مردم از متخیلات خود چیزهای پزید اعتبار بنماید کرد **فرد**

در نیابد حال پخته بیسج خام | پس سخن کوناو ابید و اسلام

در اندیشه این قسم لغیبات احتمال ضرر غالب است آن جاعه را فرمایند که از احوال این
 بال نظر خیال خود پهبوشند بحال نظر را محال دیگر بسیار است **بدست**

از گم شده گان سخن گوید

من گم شده ام مرا جوید

از غیرت خداوندی جل سلطانہ باید اندیشید امرے کہ حق سبحانہ و تعالیٰ کمال او
 مے خواهد در تنقیص او سخن گفتن بسیار نامناسب است و فی الحقیقہ معارضہ است باو
 انتہی کلامہ الشریف فی الجملہ مطلبی را کہ می جستند بر محض کرم عطا فرمودند آن گاہ با ناکہ
 طلب باز گشتند چنانکہ در یکی از مکاتیب شریف نگارش فرمودہ اند کہ حالش ایست کہ چون
 خواجہ من مرا یکمال و اکمال مصطلح این طائفہ علیہ رسانیدہ اجازت دادند و مرا فی الجملہ آنوقت
 در کمال و اکمال مصطلح حاصل خود ترویجی بود و آنرا بجز امت در ریافتہ فرمودند کہ ترویج او در آن راه
 نباید داد کہ ازان ترویجی در کمالت مشتاق لازم آید حسب الامر شریف شروع در تعلیم طریقت
 رفت و در مسترشدان کارینین بساعات محسوس گشت و رین میان باز علم تنقیص خود پدید آمد
 آنان را کہ پیرامون من می نمایند جمع کرده حدیث نقض خود گفتند و در آنوقت تمام آقا طالبان این معنی را
 محمول بر تو اذیع داشته از آنچه داشتند برگشتند بعد از چند گاہ حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ احوال
 منتظرہ را محصل گردید انتہی ما اخذنا من کلامہ المبادک بآر دوم بشوق در ریافت
 ملازمت حضرت خواجہ عالی شان از سر من بد صلی شدند مدتہا در خدمت پیر بزرگوار خود بسر
 بردند صحبت ہائی شگرف گذرانیدہ و معاملہ را باضعاف مضاعف رسانیدہ بنوعی رعایت
 ادب پیر بزرگوار بکلمے آوردند کہ فوق آن تصور نباشد خدمت حضرت خواجہ
 محمد ہاشم کشمی در کتاب ذبذبة المقامات می نویسند کہ این فقیر از زبان خواجہ
 حسام الدین احمد شنیدہ ام کہ با وجود علو مرتبت و کثرت فضیلت کہ ایشان را بود در
 کمال رعایت ادب حضرت پیر دستگیر خود هیچ کس از میان اصحاب چون ایشان
 نبود لبتہ پیش از دو حیران برکات نصیب روزگار ایشان شد روزی حضرت خواجہ مرا
 بطلب ایشان فرستادند مہین کہ برسیدم و گفتم کہ حضرت پیر دستگیر طلب ایشان دارند مجبور
 استماع این خبر رنگ خسارہ ایشان تغیر شد چون تغیر حیرتہ خائفان از غایت خشیت منظر

قریب برعشہ در ایشان پدیدار گشت من با خود گفتم سبحان الله آنکه می شنیدم ع
 نزدیکان را پیشش بود حیرانی: سپهر چشم خود دیدم خدمت ایشان در رساله
 مبدا و معاد رقم نموده اند که با چهار کس بودیم در ملازمت حضرت خواجہ بزرگ
 را اعتقاد علیہ بود و معاملہ جدا این فقیر معین میدانست که مثل این صحبت و اجتماع
 و مانند این تربیت و ارشاد بعد از زمان آنسر و عدلیہ و علی الہ الصلوٰۃ والسلام
 برگزیدہ بود و نیامده است و شکر این نعمت بجای آورد که اگر چه بشر فصحیح خیر البشر
 علیہ و علی الہ الصلوٰۃ والسلام مشرف نشدیم بکس از سعادت این صحبت
 محروم ننایم و هر کدام را با اندازه اعتقاد بہرہ رسیدیم چنان خواجہ کس لوامی
 نسبت بامی عالیہ خود را بفرق فرقان سامی این فاروقی ترا و افراشتند کاخانہ شد
 بایشان حوالہ داشتند یاران جہت مند خود را بصحبت ایشان داد و خصت طن نمودند ایشان ایتم تہ
 بلاترود و با فاضلات سالکان باب الله مشغول بودند احوالات عظیمہ خود و ترقیات
 یاران را بزبان قلم عرض داشت باہر پیر بزرگوار خود نوشتند اند چنانچہ افتتاح دفتر
 اول بآن عرض است مقرر رفتہ کما لا یخفی علی ناظرین ہم چنین حضرت
 خواجہ بزرگوار احوال یارانے کہ در حضور شریف و روضی بودند غایبانہ از ایشان کیفیت
 احوال آنہارا از ایشان می پرسیدند کہ توجہ نموده ترقیات و قابلیت ہر یکے را معلوم
 فرمودہ از سر ہند بایشان رقم نماید رونے یکی از خلص اصحاب حضرت خواجہ قدس
 بتصریح تمام التماس نظرات عنایات خاصہ نموده فرمودہ اند کہ انشاء الله تعالی چون چنان
 شیخ احمد از سر ہند بیجا بیاند التماس کنیم کہ در حق تو توجہات خاصہ نمایند و در اندک وقت
 ترا بمقامات عالیہ رسانند کذلک قایق علوم طریقی و درجات مقام بعضی ارباب معرفت
 را نیز از ایشان استفہار میفرمودند و ایشان حسب الامر معلوم نموده بعضی میرسانیدند
 چنانکہ این مکتوب حضرت خواجہ قدس کہ بایشان ورود یافتہ ایمای باین معاد دارد

مکتوب عالی بسند ارشاد اوسع و انور باد مسوده رساله که در طریق خواجگان تمام شده
خواجہ بر بان کحل البصر مشتاقان گردانید الحمد لله والمنة سبحانک ربنا فی عالمی است لطیف
لیکن بخاطر میرسد کہ التماس نمود می آید کہ قدسے در احوال حضرت خواجہ احوال اقدس مساکہ
تفتیش فرمایند شاید کہ امور دیگر ہم ظاہر شود وہاں روز کہ بمطالعہ آن لطیفہ غیبیہ مشرف شد
در آن اثنا انفاس خاطری کہ دست چپ یعنی عالم ارواح بایشان تعلق دارد چون حاضر
شد بحیث ضعف حافظہ متردد گشت کہ مشارالیکہ بود لیکن ظن آن غالب بود کہ اشارت بچھرت
خواجہ بود و کجی و طبقہ ائمہ دیدہ شود لیکن کہ چیزی ظاہر گرد و دیگر می از سخنان ایشان معنی
مفہوم میشد و این نیز از بعضی خواب باہمی یافتہ شدہ کہ ایشان سبب خلعت نہایت
در ہدایت مندرج مخلوق شدہ اند چہ سبب اگر فوق نقطہ علم وزیر مقام وحدت علیا کہ
قابلیات مطلقہ است مخلوق باشد کجی کہ نمودہ آنجا ہم دیدہ شود آیتنا در حضرت فاروق رضی اللہ
تعالی عنہ نظر مینند کہ داخل آن مقام شدہ بنزول آمدہ اند یا از راہ دیگر بکنارہ آمدہ اند
شاید کہ مخلوقیت فوق نقطہ سبب عدم تقرر در آن مقام شدہ باشد باری البتہ عنایت
فرمایند و نیک تفتیش نمایند کہ خیلی خاطر نگران است آئینہ دیگر آئینہ در باب فناے
بشریت نیز توجہی فرمایند کہ از غیر مقام فنا فی اللہ نیز مقامے دارد و یا منحصر است
در داخل شدن بچین مقام از جملہ جماعتے کہ در فوق این مقام مخلوق شدہ اند ظاہر نیست
کہ چہ چنان محفوظ باشند و حاجت بحسب ظہور فنا فی بشریت نہائتہ باشند آیتنا جماعتے کہ در
زیر ہمان وحدت محو شدہ باشند و اگر چہ از راہ جذبہ قیومیت یا غیر آن رفته باشند نیز از
عود بوجود بشریت محفوظ باشند آیتنا یک نظر در خانہ جبروت کہ مقام انبیا است صدقوۃ
الرحمن علی نبینا و علیہم نیز بکنند کہ در آنجا نیز مقامی خود بود کہ از عود مذکور ایمن
گرداند آیتنا در مقام فنا فی اللہ نیز نظر سے بفرمایند کہ شاید غیر از این راہ ظاہر تفصیل
راہ دیگر سے ہم داشتہ باشد و بعضی عزیزان از ان راہ داخل شدہ باشند باقی احوال آن